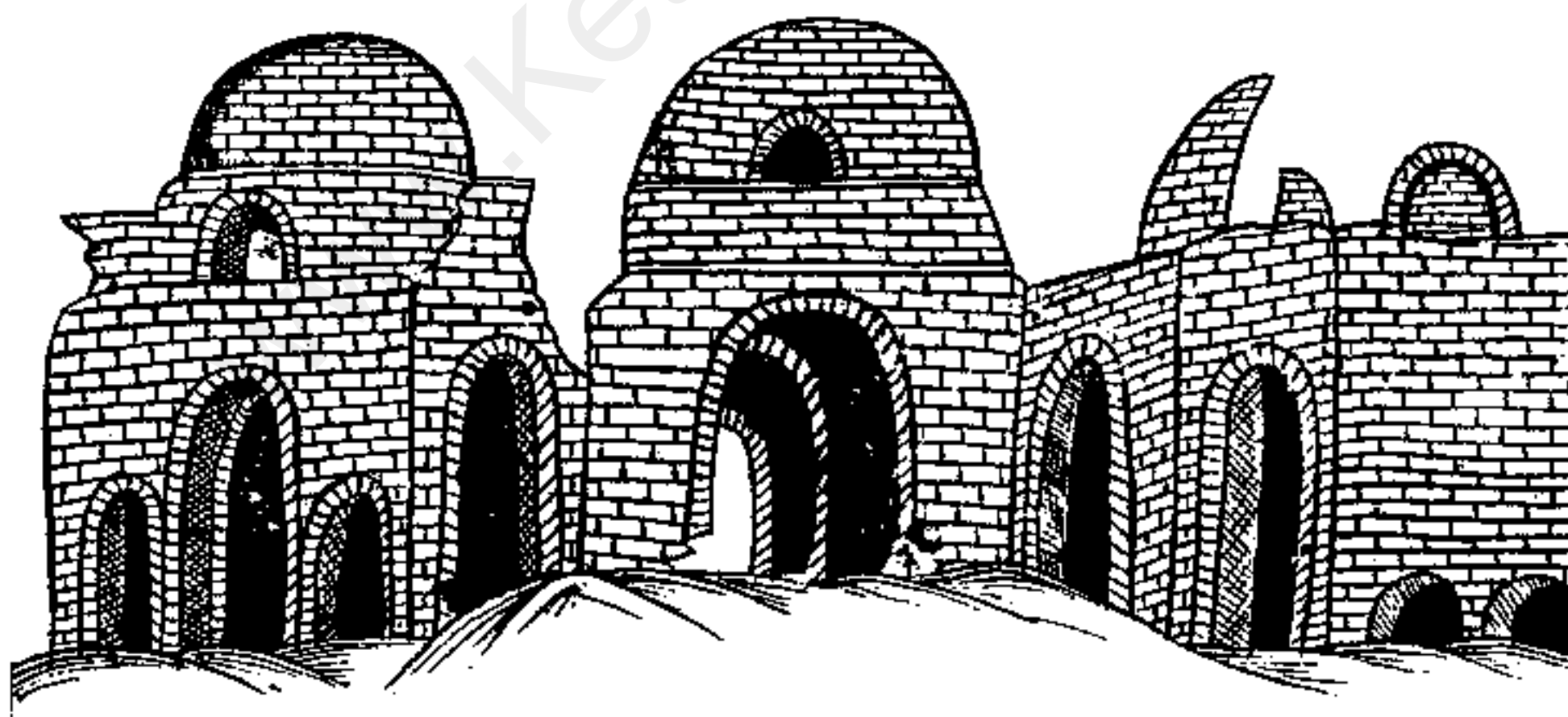
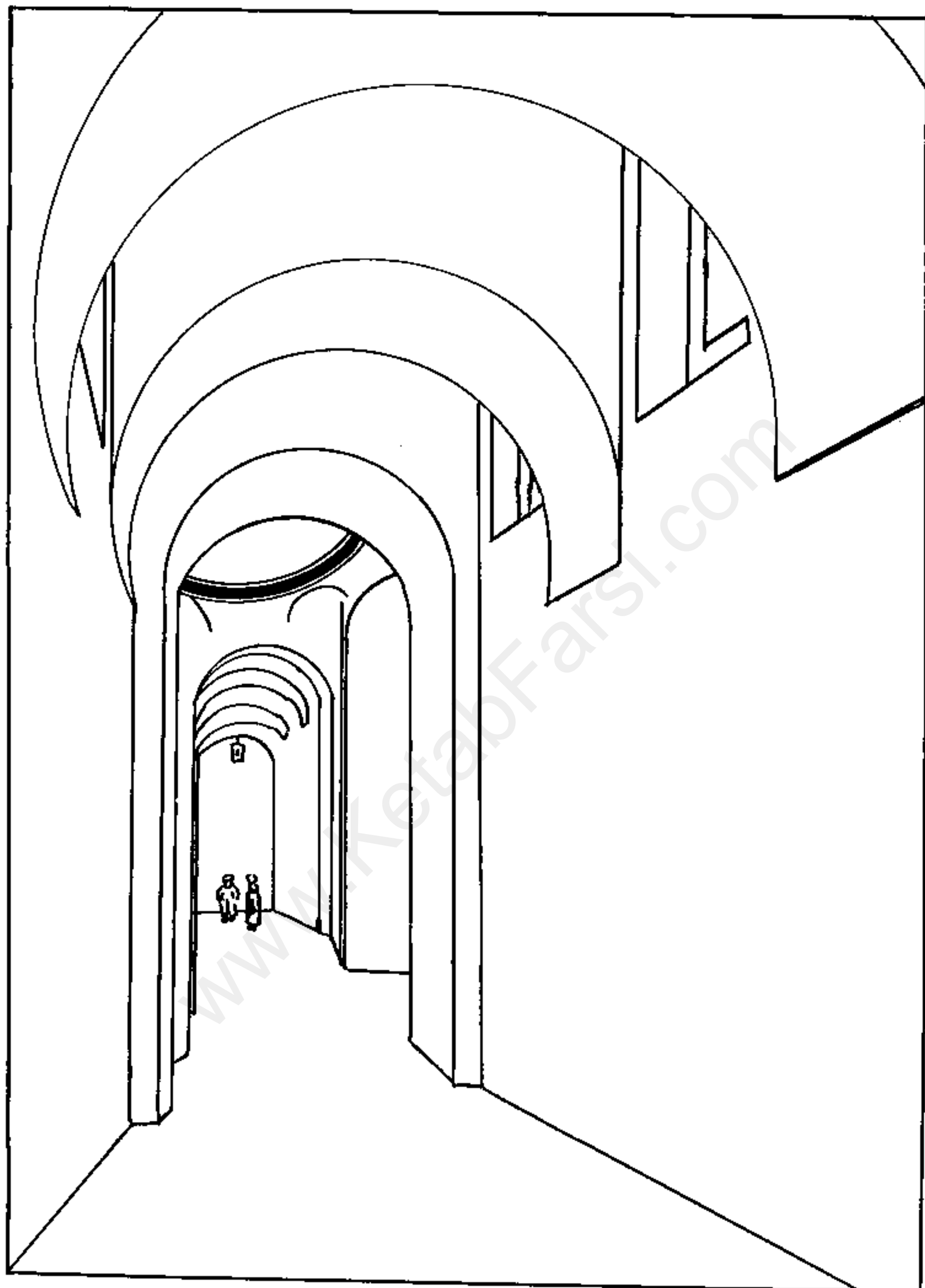


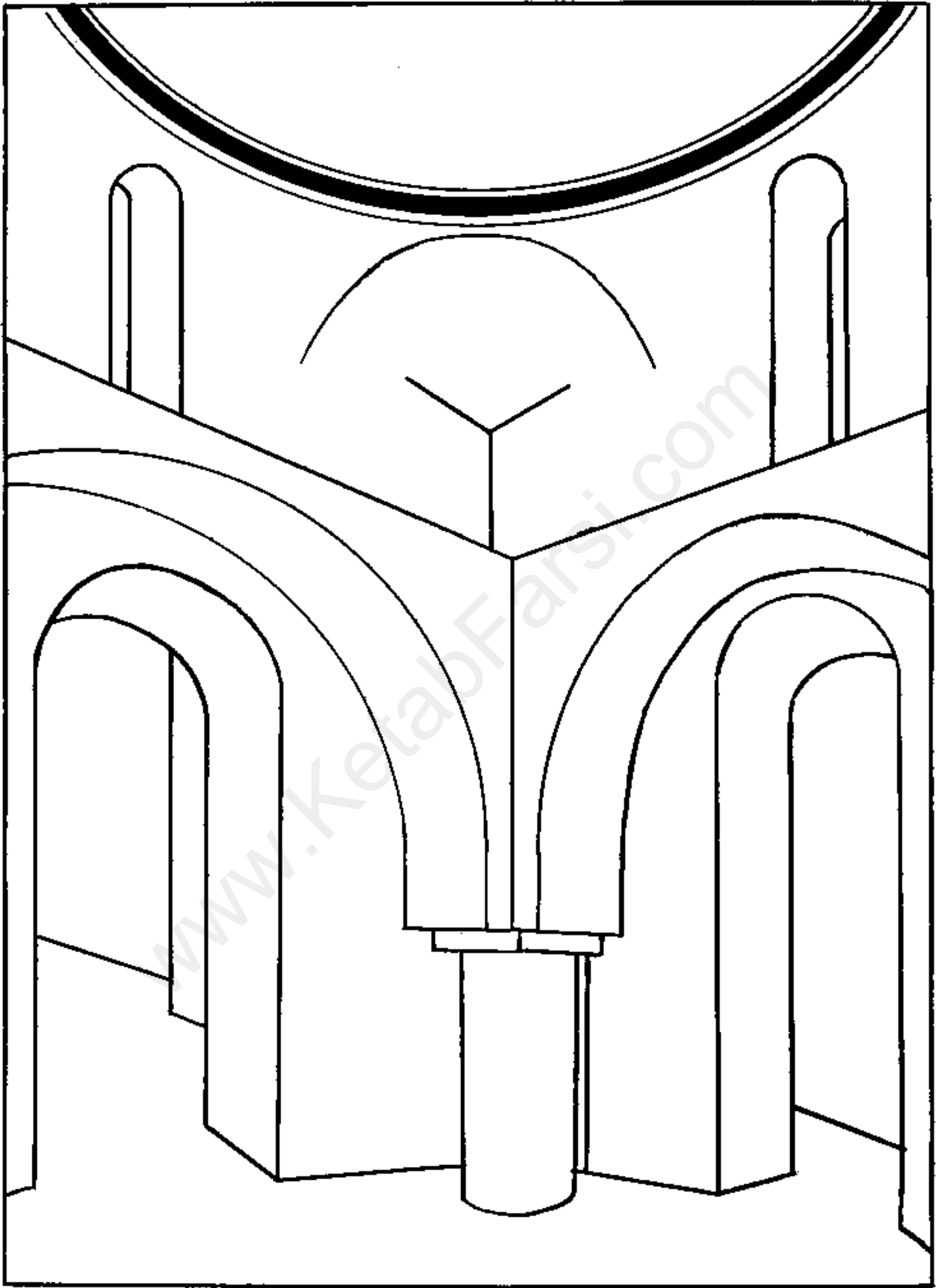
کاخ سروستان در زمان بهرام گور.



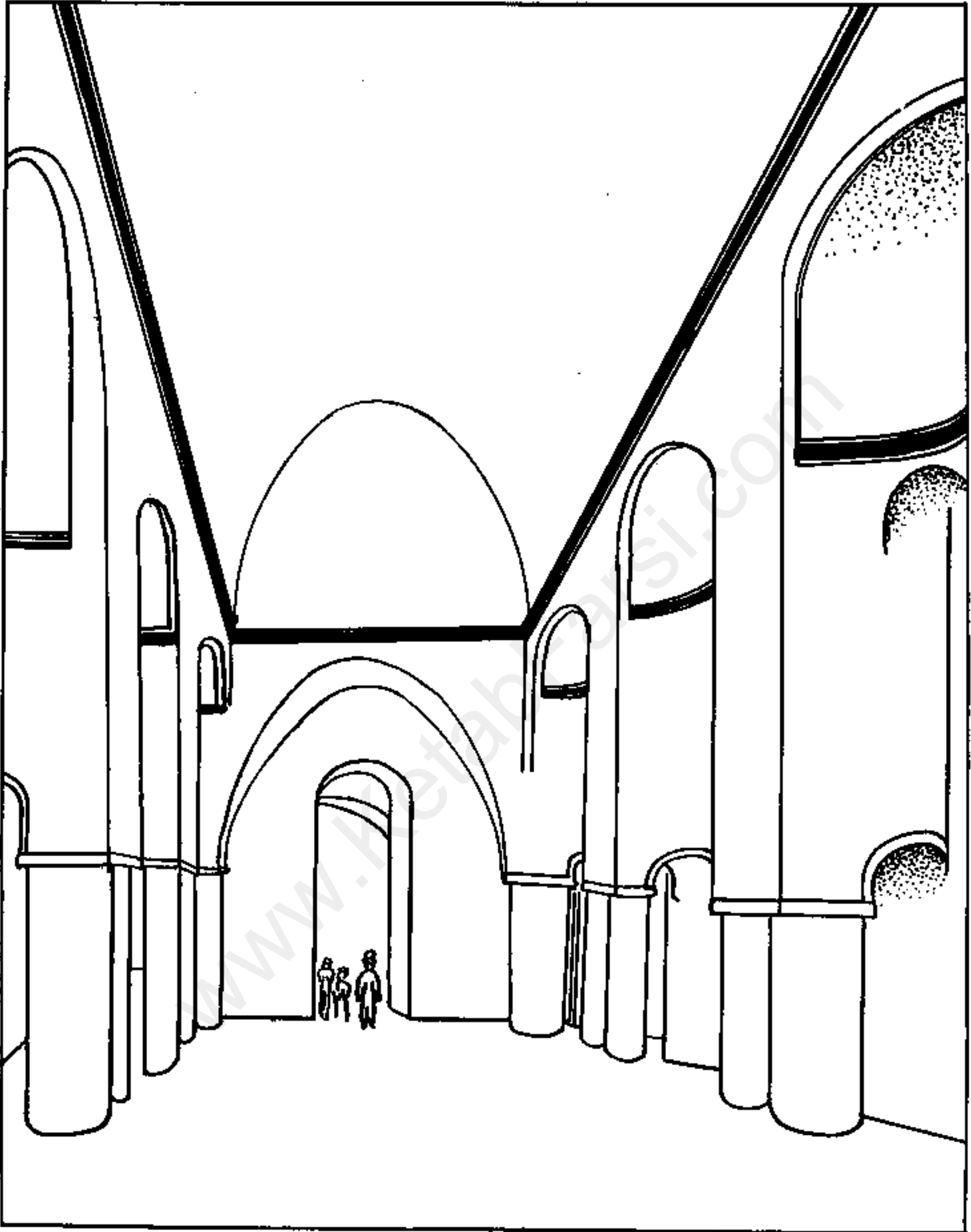
صورت گنبد و چهارطاقی سروستان



کاخ معروف به ایوان کرخه که در زمان ساسانیان با قوسهای گهواره‌ای شکل عسرضی ساخته شده، در کلیسای تیرزیوس در مشرق فرانسه در قرن ۱۰ میلادی از این اطاقها (طاقهای کاخ سروستان) تقلید شده.



داخل کاخ بهرام گور در سرستان این کتیبه شباهت، فوق العاده به گنبد نظام الملک در مسجد جامع اصفهان دارد.



داخل کاخ بهرام گور در سروستان

ده دوازده ذرع بلندی، همه را از سنگ و گچ و آجر ساخته، مشهور به چهارطاقی اگویا خانقاهی بوده که ارباب سیروسلوک و ذکر و فکر در آن جای می‌گرفته‌اند و نقشه آن در پشت این برگ نگاشته شد و قصبه این بلوک را نیز «سروستان» گویند. عرضش از خط استوا، ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه، طولش از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۳ درجه و ۲۵ دقیقه است، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب ۵۰ و [] درجه و [] دقیقه است، ۱۵ فرسخ از شیراز دور است. شماره خانه‌های آن از ۹۰۰ خانه نگذرد و عموم آنها از خشت خام و گل و چوب است و در این قصبه عمارت عالی است از آجر و سنگ و گچ که دو رویه دیوارهای آن را از سنگ تراشیده، ساخته و طاقهای آن را از آجر زده‌اند و کریاس و سردر این عمارت را با کاشی معرق، آیات قرآنی را در دوره آنها به خط ثلث خوش نوشته‌اند و دوازده ستون از سنگ خوب تراشیده، در میان آن به کار برده‌اند که چندین طاق بلند را بر این ستونها گذاشته‌اند و چندین لوح قبر از سنگ به درازی دو ذرع شاه و چارک و پهنای سه چارک بیشتر است و بر لوح قبری نوشته‌اند: «توفی‌الشیخ یوسف بن یعقوب السروستانی، سنه اثنین و ثمانین بعدستمانه.» و بر لوح دیگری: «توفی محمد بن الحسن بن علی الیضاوی، سنه ست عشر و سبعمائه» و بر لوح دیگری: «توفی عمر بن علی الیضاوی سنه سبع و خمسمائه» در کتاب «مزاد شیراز» نوشته است: شیخ ابوالقاسم سروستانی سالها در شیراز تدریس نمود و جماعتها را از نتایج فکر خود بهره‌مند فرمود، هرگز فرمانی به کس نداد و خود خدمت خود را می‌نمود در مدرسه خرابی منزل داشت که جز او کسی نبود^۲ و چون پادشاه زمان به زیارت آن بزرگوار رفتی، از جای برنخاستی و او را به مواعظ حسنه متنبه داشتی و صدسال تمام زندگانی نمود و در حدود سال ۳۰۰ و اندک وفات نمود و از اشراف سروستان سلسله سادات حسینی است، جد آنها از قریه حسین آباد مموی، بعد از فتنه افغان به سروستان آمده، توقف نمود و از اعیان آنهاست:

سیادت انتساب سید عبدالکریم سروستانی به زیور صلاح و سداد آراسته، سال به سال از منزل خود که باغ اکتسابی اوست بیرون نیاید، جز برای سرکشی ضیاع و عقار مکتسبی خود، نه کسی را با او مخاصمتی و نه او را با کسی مجادلتی است.

و از اعیان آنهاست: جناب فضائل اکتساب، واعظ شنوندگان به مواعظ جمیله و ناصح پذیرندگان به نصایح جلیله، و اصف مراتب خاندان نبوت، ذا کرمصائب اهل بیت ولایت (ع)، متمسک به حول الله حاجی سید فضل الله سروستانی، سالهاست در شیراز به نشر احادیث و ذکر مصیبت اهل بیت رسالت اشتغال دارد.

و از علمای سروستان است: سلسله حاجی ملاطهماسب که به زیور علم و حلیه صلاح و

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب فرهنگ مردم سروستان، ص ۷۸، و تاریخ تمدن ساسانی، علی سامی، ص ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۱، ج ۲. این بنای رفیع از دوران ساسانی باقیمانده و کاخی از کاخهای با عظمت و معروف آن زمان است.

۲. ص ۷۲. هزار مزار به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال، ص ۱۹۵.

۳. (گویند، در خانه‌ای باز و سفره‌ای گسترده داشته، چنانکه بر سردر ورودی آن نقش کرده بود: (الباب مفتوح لمن دخل والخیز مباح لمن اکل): در به روی هر کس که درآید گشوده و نان برای هر کس که بخواهد مباح است). (فرهنگ مردم سروستان، ص ۸۹).



مقبرة شيخ يوسف



سه در شیخ یوسف و نمای گنبدگلی آن

قضاوت و امامت آراسته و این قصبه را زینت داده‌اند و اصل آنها از نسل ملاخلف زیدونی کوه‌گیلویه‌ای است و جناب ملاخلف، در زمان فتنه افغان از ناحیه زیدون به شیراز آمد و تحصیل علوم نمود، سرآمد فضلا گشته، مشهور به زهد و ورع گردید و اهالی سروستان آن جناب را برای ترویج دین مبین از شیراز به سروستان بردند و زنی را از اعیان، در ازدواجش درآوردند و او را دو نفر پسر بود:

عالمان فاضلان حاجی ملا نعمت‌الله و حاجی ملا طهماسب سروستانی. مادام زندگانی به نشر علوم و ترویج دین و امامت جماعت در قصبه سروستان مشغول بودند و حاجی ملا نعمت‌الله را پسری نبود و حاجی ملا طهماسب را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب‌علام فهم، فرید دهر و وحید عصر، ملا علی محمد سروستانی. در سال ۱۱۸۵ در قصبه سروستان متولد گردیده، به شیراز آمده، تحصیل مراتب کمالیه را نمود و در فنون علمیه خصوصاً در حکمت طبیعی و الهی و کلام و علم اصول فقه، سرآمد فضلا ی شیراز گردید و در اواخر عمر به قصبه سروستان که مسقط‌الرأس و وطن‌الموفش بود، آمده، رحل اقامت بینداخت و در حفظ مراتب دینداری به اقصی‌الغایت کوشید و در سال ۱۲۹۰ در قصبه سروستان وفات یافت و از آن جناب دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب فرید زمان و وحید اوان ملا محمد علی سروستانی. در سال ۱۲۳۰ در سروستان متولد گشته، در شیراز تحصیل کمالات نمود و در خدمت والد ماجد خود تکمیل مراتب علمیه را فرمود و سالها در سروستان به منصب شیخ الاسلامی و ترویج شریعت غرا مشغول بود و در سال ۱۳۰۲ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، عالی‌جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل ملا علی محمد مشهور به ملا آقا بزرگ شیخ الاسلام سروستانی در سال ۱۲۹۱ متولد گشته. در خدمت والد ماجد خود تحصیل کمالات علمیه نمود پس از سروستان به شیراز آمده، در خدمت علما و فضلا، تکمیل مراتب علم و فضل را نمود و بعد از وفات والدش به لقب شیخ الاسلامی برقرار گشته، مشغول ترویج دین مبین است.

پسر دیگر ملا علی محمد سروستانی است: ملا باقر سروستانی، طبعش از تحصیل علم رسید و چندی در پی کارهای دیوانی دوید، از کسب علم بازماند و به عمل دیوانیان نرسید و اکنون در تحیر شبی را به روز میرساند.

پسر دویم ملا طهماسب سروستانی است: ملا نعمت‌الله سروستانی، خط نسخ تعلیق را خوش نوشت و به وسیله خوش نویسی معیشتی لایق نمود و بعد از هشتاد سال زندگانی در سال ۱۰۸۹ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها، عالی‌جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل ملا هاشم، مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواست و جز تحصیل علم و عبادت، کاری نداشت و در سال ۱۲۹۸ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، عالی‌جناب، کمالات اکتساب ملا نصرالله در سال ۱۲۷۰ متولد شده و مشغول تحصیل کمالات است.

پسر دویم ملا نعمت‌الله خوشنویس سروستانی است: عالی‌جناب، کمالات اکتساب ملا شفیع

صدر سروستانی خط شکسته را از شکسته‌نویسان درست‌تر نویسد و در این فن شهرت یافته است. و از اعیان سروستان است؛ سلسله حاجی نظر سروستانی که پدر برپدر ضابط و کلانتر این بلوک بوده‌اند.

وسلسله آقا سعدی سروستانی است.

و این بلوک را ۲۳ ده آباد است^۱:

احمدآباد: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

احمدبکی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

ایلان: ۲ فرسخ در جانب جنوب «سروستان» [است].

برزین: نام محله بزرگ «سروستان» است.

بکت: ۵ فرسخ مغربی «سروستان» است.

بیت‌اللهی: ۴ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «سروستان» است.

تزنک: نام محله کوچک «سروستان» است.

حسین‌آباد: ۱ فرسخ ونیم مغربی «سروستان» است.

خسروآباد: ۳ فرسخ کمتر مغربی «سروستان» است.

خیرآباد: ۳ فرسخ مغربی «سروستان» است.

ده‌نو: ۱ فرسخ کمتر جنوب «سروستان» است.

رباط: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «سروستان» است. در خارج شمالی این قریه عمارتی بسیار عالی، همه دیوار و سقف و طاق‌های آن از سنگ تراش و گچ ساخته‌اند و کریاس و دالان و حجرات متعدد داشته و اکنون تمام آن عمارت جز کریاس آن خراب و ویرانه گشته، بر روی هم ریخته است و آنرا خانقاه ملاقطب گویند از اسم و رسم آن چیزی معلوم نگشت.

سعادت‌آباد: ۲ فرسخ بیشتر، مغربی «سروستان» است.

شورجه^۲: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

صدرآباد: ۱ فرسخ کمتر جنوبی «سروستان» است.

طالب‌آباد: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

فیض‌آباد: ۲ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

قلخان‌چی: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «سروستان» است و این قریه را ولی سلطان قلخان‌چی

اوغلی ذوالقدر والی مملکت فارس در سال ۸۰۰ هـ و اندک احداث نمود.

کت‌گنبد: فرسخی بیشتر مغربی «سروستان» است.

کنو: ۲ فرسخ مغربی «سروستان» است.

کوه‌نجان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

مرادبگی: ۱ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

نظرآباد: ۲ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: از ۳۱ ده نام برده شده است.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (شورجه).

[۳۸] - بلوك سیاخ

با آنکه ه فرسخ در جانب جنوب شیراز افتاده، برای بلندی زمین آن از جلگه شیراز در تابستان هوایی سرد دارد، درازی آن از قریه «دهداری» تا «ایور» ۳ فرسخ و پهنای آن از «محمدآباد» تا «بدایجان» یک فرسخ و نیم. محدود است از جانب شمال به حومه شیراز و از جانب مغرب به بلوک کوه مرشکفت و از سمت جنوب به بلوک خواجه و از طرف مشرق به بلوک کوار و جز درختان سردسیری در این بلوک یافت نشود، کشت و ذرع آن، جو و گندم و خشخاش و ارزن و گندم بهاره و جوترش است و خربوزه ایسن بلوک در شیرینی و لطافت بی‌عدیل است و آب این بلوک از چشمه و رودخانه قره‌اغاج است و قصبه آن «دارنجان خواجه» ۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۱۳ قریه آباد^۱ :

ایور: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «دارنجان» است.

بابایور: ۲ فرسخ شمالی «دارنجان» است.

برابجان: ۲ به مسافت کمی میانه جنوب و مشرق «دارنجان» است.

خارگان: ۳ فرسخی بیشتر شمالی «دارنجان» است.

دارنجان خواجه: ۴ همان قصبه سیاخ است.

دوه: ۲ فرسخ شمالی «دارنجان» است.

ده‌بال: فرسخی کمتر شمالی «دارنجان» است.

دهداری: ۳ فرسخ مشرقی «دارنجان» است.

ده‌شیب: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دارنجان» است.

فورجان: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دارنجان» است.

قنات: ۳ فرسخ مشرقی «دارنجان» است.

کدنچ: نام ناحیه‌ای است مشتمل بر «خارگان» و «ده‌شیب» و «ده‌بال» و «فورجان».

محمدآباد: ۱ فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

میشوان: فرسخی بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

سیراف^۲ نام شهری بود در کنار دریای فارس در جانب جنوبی شیراز، به مسافت ۳۸ فرسخ از شیراز دور افتاده و سالهاست خراب گشته، جز یک محله از آن شهر به آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر «طاهری» گویند و اکنون از توابع بندرکنگان است و در ذیل عنوان «کاف» نوشته شود. و ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان سیرافی نحوی^۳، که داناترین

۱. رک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۸: که از ۱۴ قریه سخن رفته است که چهار قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع شده است.

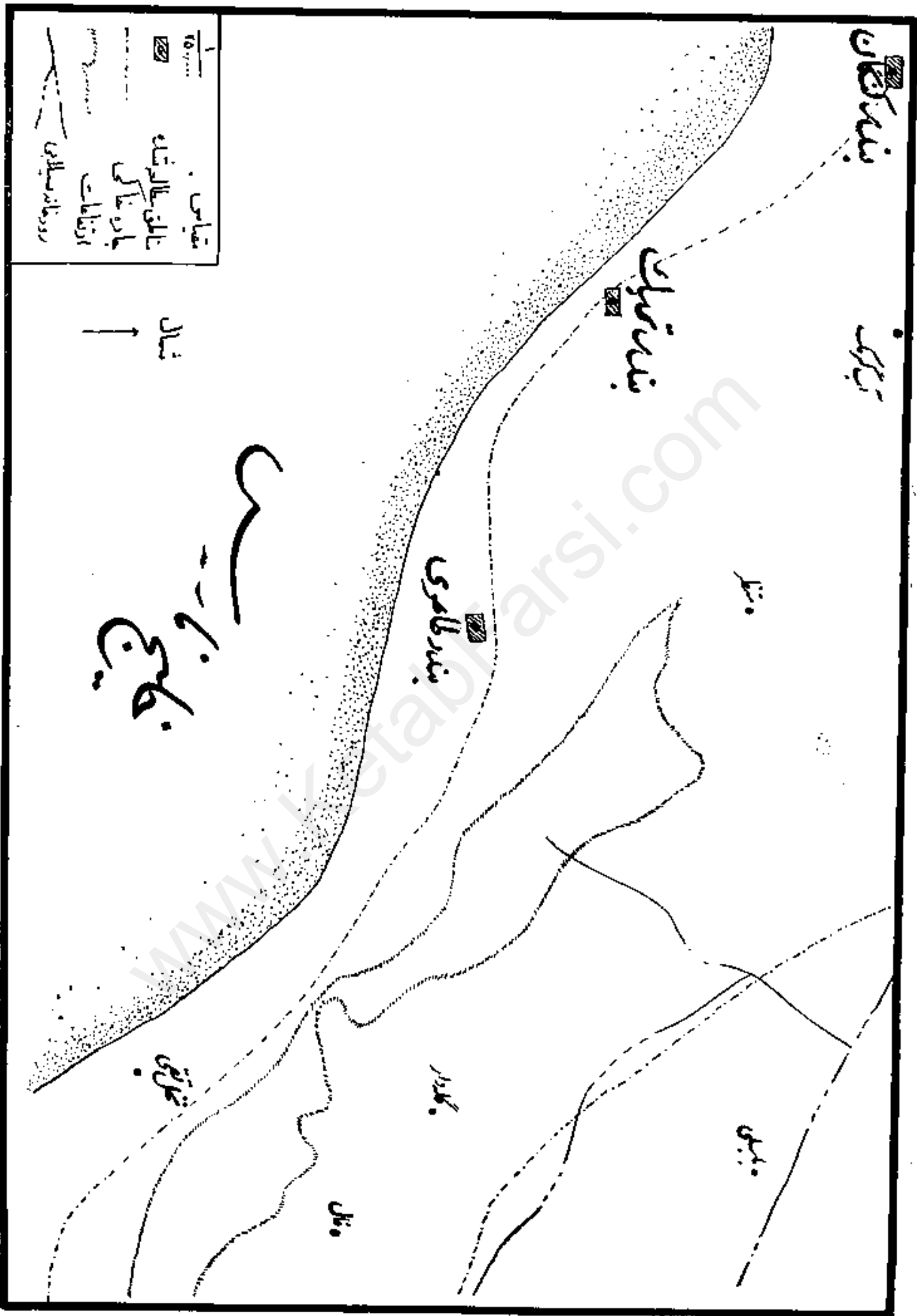
۲. (بدایجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. در متن: (خارگان). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (خارگان).

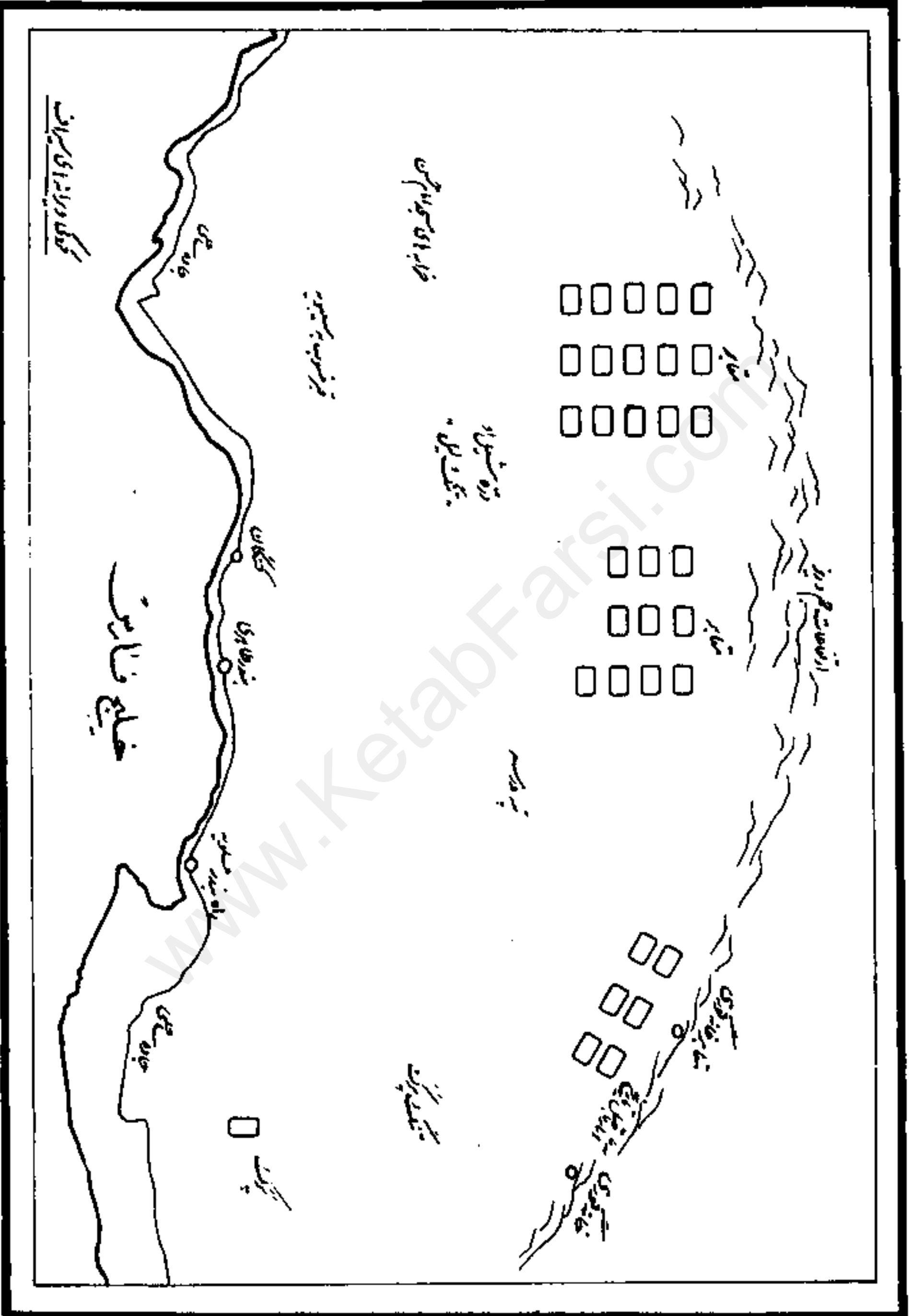
۴. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (دارنجان).

۵. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۳۲۸ تا ۴۳۹.

۶. او (در عمان فقه آموخت و به بغداد متولی قضا گشت و همانجا در سال ۳۶۸ درگذشت. او معتزلی بود و با مزد نویسندگی زندگی می‌گذرانید، او راست: (اخبار النحویین البصریین) و (صنعة الشعر) و (البلاغه) و (شرح المقصوده) و (شرح کتاب سیویه). (دهخدا).



نقشه موقع سیراف در ساحل خلیج فارس



تخته محل خرابه‌های سیراف در بندر طاهری

مردمان به علم نحو بود از این شهر برخاسته است و نام والدش «بهزاد» بود و چون از مذهب مجوسی گذشت و به شرف اسلام رسید، نامش را عبدالله گذاشتند و این دو بیت از ابوسعید سیرافی نوشته شد:

اسکن الی سکن تسربسه ذهب الزمان وانت متفرد
تسرجو غداً وغداً کحامله فی الحی لایدرون ماتلدا^۱

و در سال ۳۶۲، در بغداد وفات یافت.

و ولد الصدقش ابو محمد یوسف سیرافی از مشاهیر علمای نحو است.

[۳۹- بلوک] شبانکاره

دو ولایت را در فارس «شبانکاره»^۲ گویند یکی ناحیه شبانکاره دشتستان که شرح آن در ذیل بلوک دشتستان نگاشته گردید و دیگری یک حصه بزرگ در جانب میانه جنوب و مشرق شیراز از چهار حصه مملکت فارس چنانکه درازا و پهنا و حدود و تقسیم آن بر بلوکات، در اول گفتار دوم این فلامنامه ناصری نگاشته گردید و ایالت نشین شبانکاره شهر «ایج» است که در سال ۷۴۶ به فرمان امیر مبارزالدین آل مظفر آن شهر را خراب کردند و قصبه اصطهبانات را ساختند و وجه آنکه این حصه از فارس را شبانکاره گفتند آن است که در تواریخ نوشته اند: نسب شاهان شبانکاره به اردشیر بابک می رسد و پیش از استیلای دولت اسلام بر مملکت عجم، اسلاف شبانکاره ها را اسپهبدان فارس می گفتند و گله و رمه پادشاه را چوپان و ستوریان بودند و صحرای رون کوه گیلویه و حوالی آن را که سردسیرترین نواحی فارس است، بیلاق یعنی تابستانه و گرمسیرات کوه گیلویه و شولستان را قشلاق یعنی زمستانه نموده بودند و بعد از غلبه عرب بر عجم در اطاعت مسلمانان درآمدند چنانکه حالات و تنقلات بزرگان شبانکاره ها در جزو اول از گفتار اول فلامنامه نوشته شد.

و از شهر «ایج» که در فارسی او را «ایگ»^۳ گویند، مردمان بزرگ برخاسته اند مانند: مسولای اعظم، ملاذ افاضل اسم، کاشف مشکلات عقلیه، ناسخ معضلات نقلیه قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی شارح کتاب مختصر اصول و صاحب کتاب مواقف که مانند این دو کتاب در علم اصول و کلام نوشته نگشته است، سالها در شیراز به لقب افضل القضاة باقی بود و در سال ۷۶۰ وفات یافت و خواجه حافظ (ع) فرموده است:

۱. با دلارامی که به او دلشادی، آرام باش که زمان گذشت و تو همچنان تنهائی، تو به فردا امید بسته ای و فردا چون زن بارداری است در قبیله که کسی نمی داند چه می زاید.

۲. به روزگار قدیم شبانکاره را در فارس ذکر می نمودند که ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم کشی و مزدوری بود و به آخر روزگار دیلم در فتور، چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و به روزگار زیادت می گشت تا همگان سپاهی و سلاح ور و اقطاع خوار شدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل اند و نسب و حال شبانکارگان این است... رک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۶۴ بعد، چاپ لسترانج.

۳. این (ایگ) به روزگار مقدم دیهی بود و حسویه آنرا به شهری کرده است، هوای آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد. فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱.

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
که کام خلق روا کرد و داد عیش بداد
که فاضیئی به از او آسمان ندارد یسار
بنای کارها و احوال به نام شاه نهاد
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
که نام نیک برد از جهان به بخشش و داد

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق
نخست پسادشهی همچو او ولایت بخش
دگر سربى اسلام شیخ مجدالسدید سن
دگر شهنشہ دانش عضد که در تصنیف
دگر بقیه ابدال شیخ امین السدیسن
دگر قویم چو حاجی قوام دریادل

و مانند: شیخ مشایخ زمان، قدوه اهل علم و عرفان: شیخ قطب الدین محمد ایجی.
در کتاب عزلات شیراز نوشته است: عالم عارف، کثیرالخیر، دائم الذکر، صاحب قلب سلیم
و طریق مستقیم بود و در سال ۷۸۵ در شیراز وفات یافت.^۱

و مانند: مقتدای اکابراسم، برهان حکماء عرب و عجم ملاصفی الدین ایجی. سالها به نشر
علوم حکمت و کلام و ریاضیات اشتغال داشت و استاد فضلا و علما ملاجلال الدین دوانی،
برسبیل افتخار او را استاد خود شمرده است و در حدود سال ۸۶۰ و آنده وفات یافت.

و مانند: خواجه سیف الدین مظفر ایجی شبانکاره [ای]. سالها وزیر سلطان معظم و خاقان
مکرم، شاه سلطان حسین بایقرا گورکانی بود و به حسد حساد و سعایت اضرار در سال ۸۹۱
کشته گردید.

بلوک شولستان: را در این زمان بلوک ممسنی گویند و در عنوان بلوک ممسنی نگاشته
شود و «شول» به معنی طایفه است مانند لر و کرد.

شیب کوه: در فارسی این نام را بر چندین ناحیه گویند که هر یک از توابع بلوکی است
مانند شیب کوه رامجرد و شیب کوه فسا و شیب کوه کوه گیلویه و شیب کوه لارستان و هر یک
در جای خود نوشته شود.

[۴۰] - بلوک صیمکان^۲

در اصل «سی مکان» بود «سین» را بدل به «صاد» نموده اند، از گرمسیرات فارس است. در
جانب جنوبی شیراز، درازی آن از «مانیان» تا «کوشک سرتنگ» ۸ فرسخ، پهناى آن از
«اسفیان» تا «شلدان» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک جهرم و از شمال به بلوک
خفر و میمند و از مغرب به نواحی بلوک اربعه و از جانب جنوب به بلوک قیرو کارزین، هوای
تابستانه اش گرم و زمستانش در کمال اعتدال، کشت و زرعش شلتوک است، گندم و جو آن در

۱. رک: مزارات شیراز، ص ۱۲۰، هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۴۶۹.

۲. (این صمکان شهرکی است خوش و از عجایب دنیاست از بهر آنکه در میان این شهر رودی می رود و پلی بر آن
رود است یک نیمه شهر که از این جانب رود است بر کوه نهاده است و سردسیر است و رز انکور باشد، بی اندازه،
چنانکه قیمتی نگیرد و آنرا بعضی عصیر سازند و به علاقه کنند و بعضی به دوشاب پزند و دیگر بجوشند و به سنگی
کنند و سنگی عظیم باشد چنانکه یکی را دو یا سه چندان آب بر باید نهادن تا توان خورد و سخت ارزان باشد و
دیگر نیمه که آن جانب رود است گرمسیر است و درختان خرما و ترنج و لیمو و مانند این باشد.) فارسنامه ابن بلخی
ص ۱۳۹، چاپ لسترنج.

سالی که خوب شود کفایت اهل خود را نکند، بساتین گرمسیری فراوان دارد، بیشتر درختش لیمو و نارنگی است بازار زمستانه شیراز را از فوا که خود آباد کند و بیشتر آبلیموی فارس که حمل اطراف شود از این بلوک است.

آبش از چشمه و رودخانه. جلگه این بلوک بسیار تنگ و مانند دره‌ای پر از تل و ماهور است، دراج در این بلوک بسیار فراوان باشد و ضابطی این بلوک از هفتاد هشتاد سال پیش از این با میرزا محمدعلی بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش حاجی میرزا محمدقلی و ولد الصدقش حاجی میرزا عبداللہ خان که شرح حال آنها در ذیل محله سردزک شیراز گذشت^۱ متکفل امور ضابطی صیمکان هستند و القاب کدخدایان دهات این بلوک را «دهدار» گویند مانند دهدار محمدحسن و دهدار محمدعلی.

وقصبه این بلوک «دوزه» است به مسافت ۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۳۸ قریه آباد^۲:

- آب‌شیخ: فرسخی بیشتر در جنوب «دوزه» است.
- ارجو^۳: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
- اسفل: فرسخی کمتر شمالی «دوزه» است.
- اسفیان^۴: ۲ فرسخ شمالی «دوزه» است.
- آغان: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- براق^۵: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- تیرکان^۶: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دوزه» است.
- جرمشت: ۲ فرسخ بیشتر شمال و مشرق «دوزه» است.
- چشوان: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- دشت‌دال: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- خرابه^۷: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- دوزه: همان قصبه این بلوک است.
- دهقانون: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- ریکان: ۲ فرسخ کمتر جنوب «دوزه» است.
- زاغ: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- زیغان^۸: فرسخی جنوب «دوزه» است.

۱. در متن: (گذشت).

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، صیمکان از توابع فیروزآباد به حساب آمده و ۱ و ۴ ده از آن دهستان نام برد

شده است، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲: (ارجویه).

۴. (اسفنجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۵. (براک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۶. (تیرافجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۷. (خره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۸. (ذیقون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

- ساره: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- سوقل آباد: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- شاغان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- شلدان: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «دوزه» است.
- قبه: ۴ فرسخ مشرق «دوزه» است.
- قلاتان: فرسخی کمتر مغربی «دوزه» است.
- قم آباد: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- کاگان^۱: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
- کراته^۲: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
- کشکو: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.
- گلا کلی: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- گنبد ترمه^۳: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دوزه» است.
- کنگان^۴: فرسخی بیشتر مشرقی «دوزه» است.
- گودزاغ: فرسخی کمتر مشرقی «دوزه» است.
- کوشک سرتنگ^۵: ۲ فرسخ و نیم مغربی «دوزه» است.
- کوه مره صیمکان را «کوه نارو» گویند: چهار فرسخ مغربی «دوزه»^{*} است، باغهای انگور دیمی در این کوه معمور و آباد است.
- مانیان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- ماهیتا^۶: ۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
- مدخون: ملک زرخرید مؤلف فلاسناحه است.
- مزگان: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
- نوداد: به مسافت کمی مشرق «دوزه» است.
- همنده: به مسافت کمی جنوب «دوزه» است.
- پرک: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

[۴۱] - بلوک عباسی^۷

ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است و هوای آن از همه بلوکات فارس گرمتر است. درخت انبه و موز و چلغوزه و تمرهندی و نخل و لیمو و نارنج و

۱. (کاکون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. (کراده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. (ترمه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴. (کندنجان؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۵. در متن: (دوز).

۶. (محیطات، محیط). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب آثار شهرهای خلیج فارس، اقتداری، ص ۵۳۶ تا ۵۷۰.

نارنگی را به نیکوئی پروراند، درخت نارجیل در این بلوک تنومند گردد ولیکن بار و ثمرش نارسیده بماند. کشت و زرع ناحیه میناب عباسی از آب رودخانه است و باقی توابعش از آب باران باشد. درازی این بلوک از «بندر خمیر» تا «جاشک موغستان» ۹۲ فرسخ، پهنای آن از «تخت سردره» تا قریه «شغو» ۴ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی بلوچستان و بلوک بشاگرد و از سمت شمال به بلوک رودان و احمدی و نواحی سبعه و از مغرب به نواحی لارستان و از جنوب به دریای فارس و قصبه این بلوک «بندر عباسی» است عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۴۰ درجه و ۳۰ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۹۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و بندر عباس را امام قلی خان والی و فرمانروای فارس، خلف الصدق نواب مغفرت توأمان الله ویردی خان فرمانفرمای سابق مملکت فارس، در سال ۱۰۳۴ در کنار دریای فارس، احداث فرمود و به مناسبت شاهنشاه زمان شاه عباس ماضی صفوی طاب ثراه، آن را بندر عباس بگفت و بندر سابق که بندر جرون یا کمپران می گفتند از آبادی بیفتاد و مردمانش آمده در بندر عباس متوطن شدند و واقعه فتح بندر جرون و جزیره هرمز و اخراج جماعت پرتگال که نزدیک به ۱۰۰ سال در بندر جرون و جزیره هرمز، فرمانروائی داشتند و احداث بندر عباس، در ذیل وقایع سال ۱۰۳۴ در گفتار اول این کتاب فادماغه فاضلی نگاشته گردید و نواحی عباسی سالها در تصرف امام مسقط بود و ضابط و مستحفظ از اعراب مسقط و عمان بر این نواحی می گماشت و در هر سالی مبلغی وجه نقد به اسم مالیات به حاکم فارس می رسانیدند و در سال ۱۲۷۴ نواب اشرف والاطه ماسپ میرزا مؤید الدوله فرمانفرمای فارس ولد الصدق خود نواب امیرزاده عبدالباقی میرزا را مأمور به تسخیر بندر عباس و اخراج اعراب مسقط از آن نواحی فرمود و پنج فوج سرباز و هشت ارابه توپ با او روانه داشت و بعد از ورود و جنگ، اعراب [را] دور نموده، بندر عباس را تصرف فرمود و تا کنون اعراب مسقط را مداخلتی در آن نواحی نیست و بلوک عباسی را به

۵ ناحیه قسمت کرده اند.^۱

۱- ناحیه ایسین و تازیان^۲

۲- ناحیه شمیل

۳- ناحیه مضافات

۴- ناحیه موغستان

۵- ناحیه میناب

[۱]- ناحیه ایسین^۳ و تازیان: در قدیم این ناحیه یکی از ۷ نواحی بلوک سبعه بود چنانکه

در ذیل عنوان بلوک سبعه گذشت، درازی آن ناحیه از «تابند» تا قریه «سرخان» پنج فرسخ و نیم،

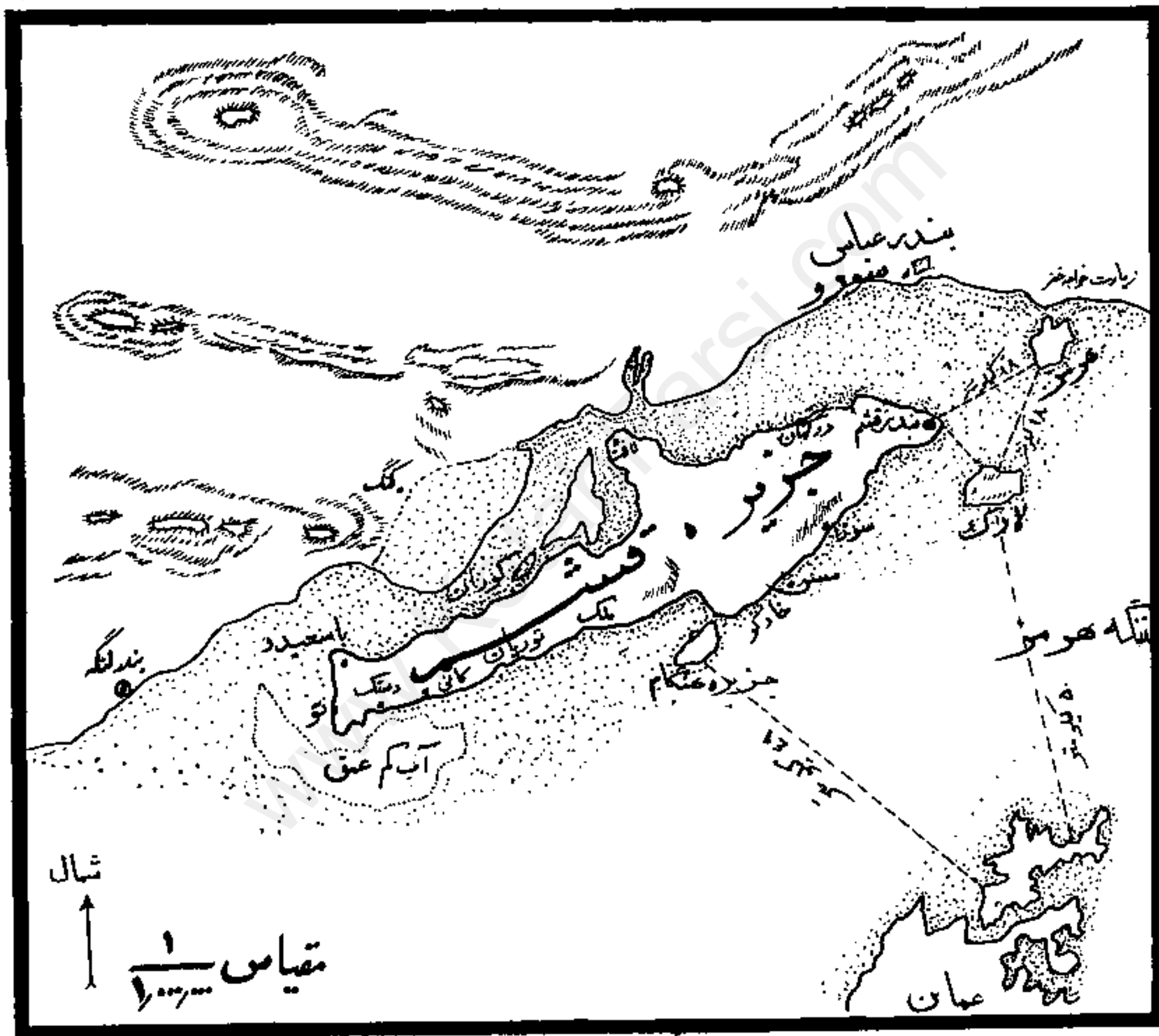
۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۴: از ۱۴ دهستان با ۳۹۷ ده به علاوه قشم و سایر جزائر بعنوان

پانزدهمین ناحیه بندر عباس ذکر شده است که مجموعا دارای ۴۰۲ ده می باشد.

۲. اعداد کتار اسامی، در متن در بالای این کلمات گذاشته شده است.

۳. (دارای ۲۳ قریه است که ۵ قریه آن در کوهستان و ۱۸ قریه در جلگه واقع است.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات

کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.



نقشه جغرافیائی گمبرون و سورد

پهنای آن از یک فرسخ بیشتر نباشد، محدود است از مشرق به ناحیه شمیل و از شمال به ناحیه فین سبعه و از مغرب و جنوب به ناحیه عباسی و قصبه آنرا «ایسین» گویند ۳ فرسخ شمالی بندر عباس است و این ناحیه مشتمل است بر ۴ قریه آباد:

ایسین: همان قصبه این ناحیه است.

تازیان: ۱ فرسخ در جانب شمال «ایسین» است.

سرخان: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «ایسین» است.

نارک: ۲ فرسخ و نیم مغربی «ایسین» است.

قلات: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «ایسین» است.

نابند: ۴ فرسخ مغربی «ایسین» است در سینه کوه «گنو» افتاده.

[۲] ناحیه شمیل: ۴ فرسخ شمال و مشرق بندر عباس است، درازی آن از «تخت» تا «چوچ»

۶ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «گهرمند» تا «ننک» ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به ناحیه میناب عباسی و از شمال به بلوک رودان و احمدی و از

مغرب به ناحیه ایسین و از جنوب به دریای فارس و قصبه آن را «شمیل» گویند. ۷ فرسخ میانه

شمال و مشرق بندر عباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۸ قریه آباد:

باغان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

تخت: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

چاه خرنک: فرسخی مشرقی «شمیل» است.

چاه فعله: ۳ فرسخ جنوبی «شمیل» است.

جلابی: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

چوچ: ۴ فرسخ بیشتر جنوب «شمیل» است.

حسن لنگی: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.

دروزه: ۴ فرسخ جنوب «شمیل» است.

سرخان: ۴ فرسخ در جانب مغرب «شمیل» است.

سردره: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

شغو: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

شمیل: همان قصبه این ناحیه است.

گشکو: ۲ فرسخ مغربی «شمیل» است.

کل قاضی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

گودو: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

۱. (سرخون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

۲. (نانگه؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

۳. (قلات پائین) و (قلات بالا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

۴. رنک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۰ - ۵۹۸، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

۵. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲: از ۲۹ ده در این دهستان نام برده شده است.

۶. (قلعه قاضی؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

کهرمند: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.

فنک: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

نورکوه: چهار فرسخ میانه شمال و مشرق «شمیل» است.

[۳] - ناحیه مضافات عباسی: درازی آن از «نخل ناخدا» تا «بندر خمیر» ۴ فرسخ، پهنای

آن از قریه «کشار» تا «خان سرخ» ۳ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به ناحیه شمیل و از سمت شمال به ناحیه ایسین و ناحیه فین سبعة و از مغرب به نواحی لارستان و از جانب جنوب به دریای فارس. قصبه این ناحیه «بندر عباس» است و این ناحیه مشتمل است بر ۴ قریه آباد:

انگوران: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.

بندر خمیر: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است.

بستانه: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.

بندر عباس: همان «عباسی» است.

بندعلی: ۳ فرسخ مغربی «عباسی» است.

چاه بلغار: ۸ فرسخ مغربی «عباسی» است.

چستانه: ۶ فرسخ مغربی «عباسی» است.

خان سرخ: ۵ فرسخ مغربی «عباسی» است.

خمیر: همان بندر خمیر است.

ده پل: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است. جزیره قشم در جانب جنوب

«ده پل» به اندازه ای است که بانگ اذان از «ده پل» به کناره این جزیره به خوبی می رسد و شاید در زمان قدیم جبری در میانه داشته اند و «جسر» به معنی «پل» است.

سورو: میانه جنوب و مغرب عباسی به مسافت فرسخی است. مشهور است که ملخ دریائی

که گاهی زیان به محصولات فارس رساند در صحرای سورو متکون شود.

عباسی: همان قصبه این ناحیه است.

للات: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «عباسی» است.

کچی: ۶ فرسخ مغربی «عباسی» است.

کشار: ۵ فرسخ مغربی «عباسی» است.

لاتی دان: ۹ فرسخ مشرقی «عباسی» است.

نخل ناخدا: ۲ فرسخ مشرقی «عباسی» است.

[۴] - ناحیه موغستان: «موغ» در لغت به معنی آتش پرست است و «ستان» به معنی «جای

بسیاری و انبوهی چیزها باشد» مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه در قدیم جای

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰: بعضی از این قراء جزو دهستان خمیر که دارای ۲۴ ده است ذکر شده است و برخی جزو ایسین.

۲. (بستانو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

۳. (کچین سفلی و کچین علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

۴. (کشار سفلی و کشار علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

۵. (موغ) به معنی درخت خرماست، (معین). بنابراین موغستان معنی نخلستان یا خرماستان را می دهد و مؤلف آنرا با

(مغ) یکی گرفته است. و رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۶.

آتش پرستان بود و این ناحیه گرمتر از همه نواحی عباسی است. میانه جنوب و مشرق بندرعباسی است. درازی آن از «جاشک» تا قریه «زیارت موغستان» نزدیک به ۳ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد.

محدود [است] از جانب مشرق به کوهستان بلوچستان و از سمت شمال به ناحیه «میناب» و از مغرب و جنوب به دریای فارس، محصول این ناحیه دیمی است و آبش از چاه و قصبه آن را «زیارت» گویند، ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق بندرعباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱ قریه آباد:

- باشکر: ۱۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- بنه داران^۱: ۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- جاشک^۲: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «زیارت» است.
- زیارت: همان قصبه این ناحیه است.
- سربک^۳: ۸ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- سیگانی^۴: ۱۱ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- طاهرونی^۵: ۷ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- کناری: ۱۶ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- گرو: ۵ فرسخ جنوبی «زیارت» است.
- گروز: ۱۴ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

[۵] - ناحیه میناب عباسی^۵: در جانب مشرقی بندرعباس است، درازی آن از «کربان» تا «کلاسی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «راونک» تا «حکمی» ۴ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک بشاگرد و از شمال به بلوک رودان و احمدی و از مغرب به ناحیه شمیل عباسی و از جانب جنوب به دریای فارس و موغستان.

محصول این ناحیه هم فاریابی است. انواع درختهای گرمسیری در بساتین آن ناحیه باشد و درخت گل رازقی در باغهای میناب فراوان است و زراعتش همه فاریاب. نخلستانهای آباد دارد و در سواحل دریای فارس هیچ رودخانه آب شیرین نباشد مگر رودخانه ماندستان دشتی و رودخانه مینابی.

قصبه این را نیز «میناب» گویند. ۱۵ فرسخ در جانب مشرق بندرعباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۳ قریه آباد:

- پائین شهر: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.
- بازیاری: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.

۱. (بانداران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲. (جاشک).

۳. (سربک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹ و آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۸۰.

۴. (سیکوئی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹.

۵. رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۰ بعد.

۶. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳: این ناحیه دارای ۶۱ ده می باشد.

- باغ جمال: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 باغ شیخ میسی: ۲ فرسخ شمال «میناب» است.
 بالا شهر: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «میناب» است.
 پلنگی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 بهمنی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.
 تنبک: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 حکمی: ۲ فرسخ ونیم مغربی «میناب» است.
 خاتونی: ۳ فرسخ مغربی «میناب» است.
 دلیکی: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 ده وسطی: فرسخی مغرب «میناب» است.
 ذهوک: ۲ فرسخ کمتر مغربی «میناب» است.
 راونک: ۲ فرسخ جنوبی «میناب» است.
 شهوار: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 کربامی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.
 کرهان: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «میناب» است.
 کلامی: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 کلیبی: ۲ فرسخ ونیم بیشتر مغربی «میناب» است.
 کوهستک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
 میان شهر: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.
 میناب: همان قصبه این ناحیه است.
 نصیره: فرسخی میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

[۲۲] - بلوک علامرودشت^۲

از گرمسیرات فارس، جنوبی شیراز است و درازی آن از قریه «خلیلی» تا «کهنوی علیا» ۷ فرسخ، پهنای آن از «خشتی» تا «کلانی» یک فرسخ ونیم. محدود است از جانب مشرق به نواحی لارستان و از شمال به بلوک خنج و از مغرب به بلوک اسیر و از جنوب به نواحی بلوک گله دار.

محصولش گندم و جو دیمی و تنباکوک که از آب چاه به عمل آورند. در زمان سابق بلوکی آباد و معمور بود و نخلستانهای دیمی فراوان داشت. هر درخت نخلی بیفتاد به جاییش نخلی نکاشتند.

۱. (تعبانوی). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. (نصیرائی). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۶: آنرا جزو بندرکنگان ضبط کرده است که دارای ۱۸ قریه است که بیشتر در جلگه و یک قسمت آن در دامنه کوه واقع شده است.

در اوائل دولت قاجاریه دامت شوکتها، علی رضاخان علامرودشتی ضابط و حاکم این بلوک بود و اکنون کسی از او باقی نیست و کلاتر این بلوک حاجی حسین است و قصبه این بلوک را «سبزپوشان» گویند، ۵۲ فرسخ از شیراز دور افتاده است و دویست درب خانه از خشت و گل و چوب دارد و این بلوک را ۱۶ قریه آباد باشد:

پهنا: فرسخی بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه هینلی: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

چاه کورسغلی: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه کورعلیا: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

خشتی: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

خلیلی: ۵ فرسخ مشرق «سبزپوشان» است.

ده نو: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

روگی پاسلار: ۴ فرسخ مشرقی «سبزپوشان» است.

روگی حسنی: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

زنگو: ۱ فرسخ و نیم شمال «سبزپوشان» است.

سبزپوشان: همان قصبه علامرودشت است.

کلاتی: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

کمالی: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

کهنوی سفلی: فرسخی بیشتر مغربی «سبزپوشان» است.

کهنوی علیا: فرسخی مغربی «سبزپوشان» است.

مهمله: فرسخی بیشتر شمال «سبزپوشان» است.

بلوک فال: در اصل «فال» به بای فارسی است. شهری بوده و توابعی داشته و اکنون

همه از توابع گله دار گشته اند که در عنوان حرف «کاف» بیاید و از شهر فال علما و بزرگان برخاسته اند، که شرح حال آنها در ذیل عنوان گله دار بیاید.

[۲۳] - بلوک فامور^۲

«فامور» به بای فارسی است برای کوچکی این بلوک آنرا فامور گفتند. در اول گرمسیرات فارس در جانب مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «الک» تا «باغ نارنجی» یک فرسخ و نیم، پهنای آن از نیم فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق و شمال و مغرب به نواحی کازرون و از جانب جنوب به بلوک جره. محصولش گندم و جو و پنجه و تنباکو و کنجد و برنج. آبش از

۱. (چاه کوری). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. (روگیر) و (روگیر مشهدی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. از دهستانهای کازرون. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶ (دهستان فامور از سه سمت شمال و مشرق و مغرب محدود است به حومه کازرون و از جنوب به دهستان جره... یک قسمت از اهالی در دهات نزدیک ساحل دریاچه فامور سکونت دارند). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۰.

چشمه‌های پر آب شیرین گواراست. ذکر دریاچه فامور در ذیل دریاچه‌های فارس بیاید و شکار این بلوک مرغ دراج است که گویا تخم آنرا پاشیده‌اند، در اوائل دولت سلاطین زندیه جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصر، مجتهدالزمان حاجی سیدیوسف موسوی فاموری سرآمد فضلالی عصر خود از سال ۱۱۸۰ واند تا آخر ایام زندگانی، مدرس مدرسه منصوریه شیراز بود و صبیبه مرضیه جناب مستطاب سلاله اطیاب و تقاوه فضلالی ذوی‌الاحساب، قدوه اخیار و زبده ابرار، میرزامجدالدین محمد، متولی مدرسه مزبوره که در مرتبه اول از اجداد نگارنده این فارسنامه ناصری است، در عقد ازدواج خود داشت و او را سه نفر پسر بود، همه دخترزادگان جناب میرزامجدالدین محمد:

اول آنها: جناب مستطاب فرید زمان، وحید اوان، جامع فضائل و باسط شمایل، افضل ارباب حکمت و کلام، افتخار فضلالی عظام، حکیم الهی، میرزا مؤمن فاموری. سالها در مدرسه منصوریه شیراز به نشر علوم حکمت و کلام و فقه و حدیث و تفسیر اشتغال داشت و در سال ۱۲۲۵ در مکه معظمه به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی سیدیوسف فاموری است: جناب مستطاب علام فهام، ذی‌العز و الاحترام، نادره اوان، مجتهدالزمان میرزا سیدحسن. در کربلای معلی توطن نمود و دختر سعادت اختر جناب مستطاب، استاد فقها و مجتهدین، آقا سیدعلی طباطبائی صاحب کتاب ریاض مشهور به شرح کبیر را در عقد ازدواج خود درآورد و سالها به نشر علوم دینی اشتغال داشت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام فهام، ذی‌المجد و الاحترام، مرجع‌الانام، فقیه اوان و مجتهدالزمان آقا میرزا سیدصالح مجتهد کربلایی مشهور به عرب، در حدود سال ۱۲۲۰ واند در کربلای معلی متولد گشته، در کتف تربیت والد ماجدش تحصیل سراتب علمیه نمود و در خدمت خال ماجد خود جناب مستطاب قدوسی انتساب، علامه زمان و مجتهد دوران آقا سیدمهدی طباطبائی تکمیل سراتب فقه و اصول فرموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و از سال ۱۲۶۶ در دارالخلافت طهران توطن فرموده به افاده علوم دینی و مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی سیدیوسف فاموری است: عالی جاه، معلی جایگاه، مقرب خاقان میرزا باقر مستوفی. سالها به ریاست دفترخانه مملکت فارس برقرار بود و ضابطی چندین بلوک که یکی از آنها کازرون است فرمود و در سال ۱۲۲۹ میرشمس‌الدین نودانی کازرونی که سمت رعیتی به میرزا باقر داشت و فتنه‌جویان کازرونی او را از میرزای معزی‌الیه در وحشت انداخته بودند، در صحرای فامور وقتی که میرزا باقر و دوسه نفر از خواص خود، تفرج می‌نمود و میرشمس‌الدین از نودان وارد گردید و چون فرصتی بدید میرزا باقر را به گلوله تفنگ کشته، فرار نمود و بعد از مدتی کدخدای فامور، میرشمس‌الدین را بکشت و بعد از چندی غلام سیاه میرشمس‌الدین او را در مسجد نوشیراز بکشت و در همان روز غلام سیاه را بکشتند و این همه در مدت شش ماه اتفاق افتاد.

و خلف‌الصدق مرحوم میرزا باقر [مستوفی] فاموری، میرزا محسن فاموری، مدتی در دفترخانه دیوانی، در زمره مستوفیان فارس برقرار بود و در سال ۱۲۶۸ وفات یافت و سالها بلوک فامور در تحت ملکیت سلسله سادات فاموری باقی بود و نزدیک به ۳ سال است که از

کف آنها بیرون رفته است و جز آنکه بازماندگان این سلسله را سادات فاسوری گویند بهره و نصیبی از فاسور ندارند. و قصبه این بلوک را «ده پاگاه» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور افتاده است و شصت هفتاد درب خانه دارد و توابع آن بر این وجه است^۱ :

الک^۲ : فرسخی کمتر مغربی «ده پاگاه» است.

باغ نارنجی : نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده پاگاه» است.

ده پاگاه : همان قصبه این بلوک است.

[۲۴] - بلوک فراشبند^۳

از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است، درازی آن از «ویس آباد» تا قریه «شیرین» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «جانی آباد» تا قریه «فراشبند» ۳ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک فیروزآباد و از سمت شمال به بلوک کوهسره شکفت و جره و از طرف مغرب به نواحی دشتی. محصولش گندم و جو دیمی، آبش از چاه شیرین گواراست، از بی‌اهتماسی اهالی آن، باغستان نخل دیمی برای نمونه یافت نشود و شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی است. قصبه این بلوک را نیز «فراشبند» گویند نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد به مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی آن از صد سال پیشتر با خوانین قشقائی بوده و هست و این بلوک را ۱۴ قریه آباد است^۴ :

اسماعیل آباد : نیم فرسخ شمالی «فراشبند» است.

باچون : ۴ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.

جانی آباد : ۲ فرسخ و نیم شمالی «فراشبند» است.

خانیکک : ۳ فرسخ شمال «فراشبند» است.

خرمایکک : فرسخی میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

دره سیاه : ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

شیرین آخر : ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

فراشبند : همان قصبه این بلوک است.

قنات باغ : ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

گز بلند : ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

کنبد : فرسخی بیشتر شمالی «فراشبند» است.

نارکک : ۴ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.

نوجین : ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶ : ۷ ده از توابع این دهستان نام برده شده است.

۲. (هلکک؟) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲ : جزو دهستانهای فیروزآباد ضبط شده.

۴. (داری ۲۴ قریه است که ۱۶ قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع و هوایش در ۶ قریه معتدل و در ۱۸ قریه

گرمسیر است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۰.

ویس آباد: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

[۴۵] - بلوك فسا

آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است. میانه جنوب و مشرق شیراز. هوای



منظره‌ای از باغ هلی شهرستان فسا

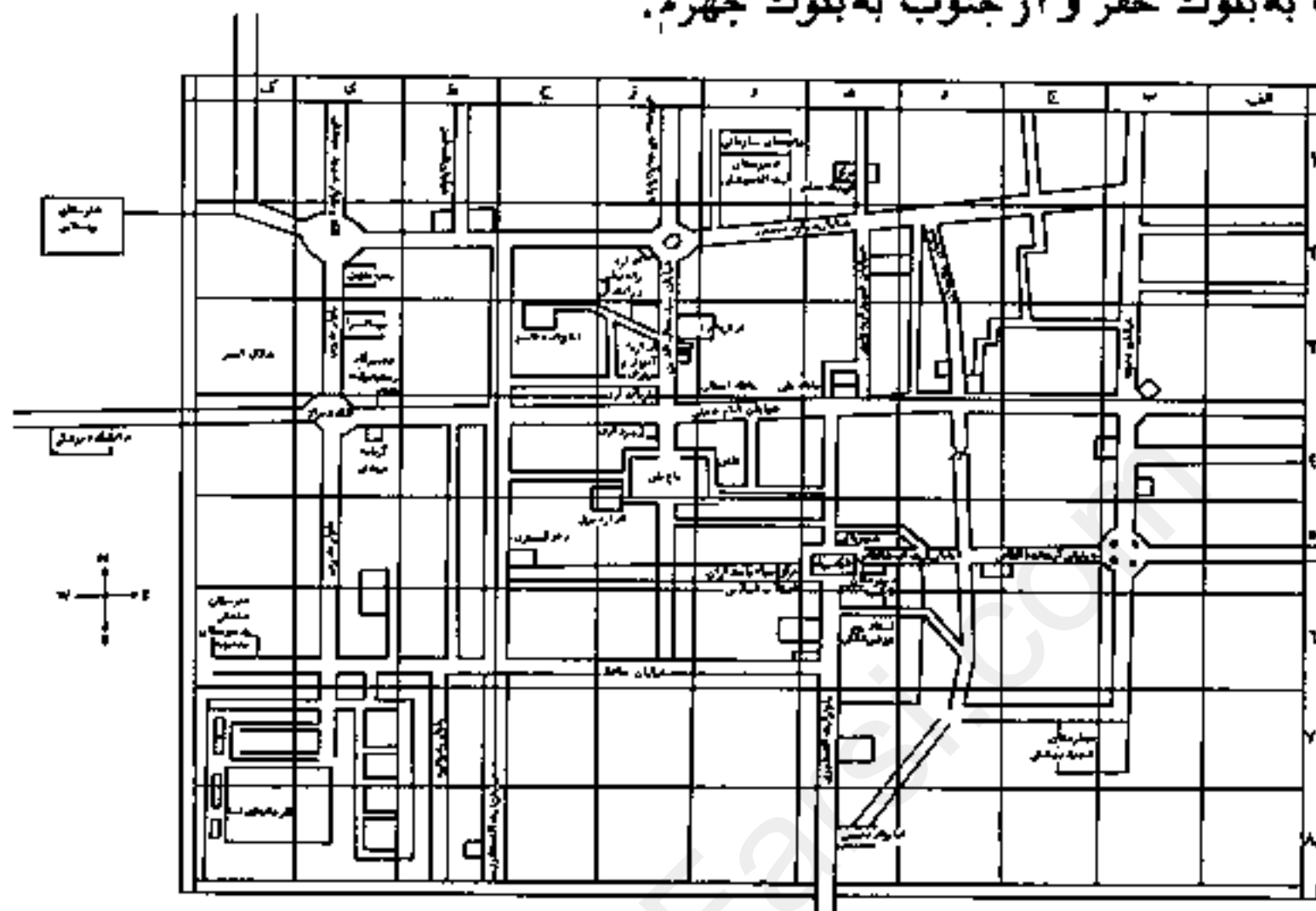
زمستانش از زمستان شیراز و اصفهان گرمتر و تابستانش از تابستان این دو شهر خنک‌تر. درازی

۱. رک: کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۳ تا ۳۰۵. در باره فسا رجوع شود به حدود العالم، ص ۱۳۴، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۰، چاپ لسترنج، تاریخ الرسل و الملوك منقول در تاریخ بلعی، حاشیه ۵، ص ۴۰۵ و ۴۰۶، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۱۱۸، البلدان ابن قتیبه، ص ۸ و ۱۶، نزهة القلوب، ص ۱۲۵، مجمل التواریخ والقصص، ص ۵۲، مقاله آقای فریدون تولی تحت عنوان شهرستان باستانی فسا و کاوشهای باستانشناسی در آن، مجله باستان‌شناسی، بهار و تابستان ۱۳۳۸، کتاب آتشکده، از انتشارات انجمن ادب دبیرستان حکمت فسا، اردی-بهشت ۱۳۴۳ با مقالاتی از منصور رستگار، علی اکبر حکمت، علی اکبر معزی، فریدون تولی در باره فسا، و رک: مجله یغما، شماره ۵ مرداد ۱۳۵۳، مقاله دکتر منصور رستگار درباره ارسالن بهاسمیری، آثار المعجم، ص ۸۳. منابع مورد مطالعه برای آگاهی از تاریخ، جغرافیا و رجال فسا: جز آنچه فوقا اشاره شد:

- ۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸
- ۲- مسالك و ممالك اصطخری، چاپ لیدن، ص ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۷
- ۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۶۲، چاپ بیروت، ۱۳۷۴ (: ۱۹۵۵).
- ۴- الانساب سمعانی ذیل فسا، ص ۴۲۸
- ۵- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۹۶ تا ۳۹۸
- ۶- مرآت البلدان، فسا. ۷- کامل التواریخ، ابن اثیر، حوادث سال ۴۴۲، ص ۸۳ - ۵۱
- ۸- صورة الارض ابن حوقل، ص ۲۶۴ تا ۲۷۳
- ۹- سنی ملوك الارض و الانبياء، ص ۲۷
- ۱۰- تجارب السلف، هندوشاه نخبجوانی، ص ۲۵۶ - ۲۵۳
- ۱۱- راحة الصدور راوندی.
- ۱۲- العراضه فی الحكایة السلجوقیه.
- ۱۳- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱۶ تا ۱۲۹
- ۱۴- تاریخ گزیده.
- ۱۵- شدالازار.
- ۱۶- تقویم البلدان، عمادالدین اسماعیل، ص ۳۳۱
- ۱۷- مزارات شیراز.
- ۱۸- ایران در زمان ساسانیان.
- ۱۹- روزبهان‌نامه، محمدتقی دانش‌پژوه.
- ص ۱۱۰ - ۱۱۲
- ۲۰- دائرة المعارف شیعه امامیه، ص ۱۹۹
- ۲۱- شیراز در گذشته و حال
- ۲۲- بیان الادیان، ص ۱۷

این بلوک از «رونیزعلیا» تا «نصیرآباد» شیب کوه ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «واصل‌آباد» تا «ده دسته» ۷ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به بلوک داراب و از شمال به بلوک اصطهبانات و کربال و از مغرب به بلوک خفر و از جنوب به بلوک جهرم.



نقشه شهرستان فسا

کشت و زراعتش: گندم و جو و خشخاش و پنبه و ذرت خوشه و کنجد و نخود و هندوانه و خربوزه^۱. هر حاصلی در هر جای فارس خوب شود در این بلوک بهتر گردد، آبش از کاریزهای شیرین گوارا، جز ناحیه نویندگان که آبش از چشمه نهر حسن است و صحرای تنک کرم که آبش از قنبر آتشکده و چهل چشمه است و صیفی این دوجا بیشتر شلتوک باشد، باغهای نیکو در این بلوک ساخته‌اند و در هر باغی درخت نخل و گردو، اترج و زردآلو، گیلاس و نارنج و شلیل و ترنج و انجیر و انار و انگور و سیب و به و امرود، بارور و تنومند شود، چون کسی به باغی رود تفسیر کل ما تشتهیه الانفس و تلذالاعین^۲ را بداند.

ز گونه‌گونه فواکه، ز گونه‌گونه ثمار
بسان گوی زنج بر فراز قامت یسار
حدیقه، کرده روان جوی سیم، از انهار
هوای او، همه خرم‌تر از هوای بهار
ز سبزه هر چمن اوست کانی از زنگار
ز بسکه زبزمه سار خیزد از هامون،

حدائقش زده پهلو به هشت باغ بهشت
ز هر نهال برومندش آشکار ترنج
نهال، گوی زر آورده بار، از نارنج
نسیم او، همه دلکش‌تر از نسیم بهشت
زالله هر دهن اوست کوهی از یاقوت
ز بسکه زبزمه سار خیزد از هامون،

۱. در متن: (زرت).

۲. رک: آتشکده، مقاله آقای علی‌اکبر حکمت (کشاورزی حوزه فسا)، ص ۱۸.

۳. زخرف، آیه ۷۱: ... آنچه نفوس را بر آن میل و شهوت است و چشمها را شوق و لذت.

فضای دشت پر از صوتهای موسیقی
سنوچهری فرموده است:

فرگس میان باغ تو گوئی درم زنی است
بر لاله زار، لاله نعمان سرخ او
و آن برگهای پید تو گوئی کسی به قصد
و آن نسترن چو ناف بلورین دلبری

هوای کوه پر از لحنهای موسیقار
اوراق عشرهای مجلد کند همی
خالی ز مشک و غالیه، بر خد کند همی
پیکانهای پهن زبرجد کند همی
کوناف را میانه پر از ند کند همی

انواع شکارها در این بلوک فراوان است و در کنار رودخانه نویندگان و نصیرآباد مرغ دراج یافت شود و قصبه این بلوک را با آنکه قریه‌ای است «شهر فسا» گویند به مسافت ۲۵ فرسخ از شیراز دور است، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۸ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۵ دقیقه و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و نام فسا در اصل «بسا» به باء یک نقطه بود و بعد از تصرف عربی «باء» را به «فاء» تبدیل نمودند و «بسا» در لغت به معنی «بس» است یعنی: «کفایت کرد» یا به معنی «بسیار» است، وجه تسمیه، آنکه شاید وقتی این ناحیه را آباد کردند بعد از ملاحظه گفتند: «این آبادی برای اینجا، بس است»، یا آنکه «این آبادی بسیار شد».

در کتاب *فزهة القلوب* نوشته است: پناهی قصبه فسا، از طهمورث کیانی است پس گشتاسپ پسر لهراسپ تجدید عمارتش فرمود، پس بهمن پسر اسفندیار به تمامیش پرداخت، شکلش مثلث بود، آزاد سرد ضابط این بلوک، در صدر دولت اسلام در سال ۷۰ واند هجری به فرمان محمد بن یوسف ثقفی والی فارس باروی این شهر را که مثلث بود، خراب نموده، باروی گردی بر دوره‌اش کشید و در سال ۴۵۰ و ۴۶۰ [ع] چنانکه در ذیل حوادث این سال در گفتار اول این فارسنامه ناصری نوشته شد، فضلویه محمویه شبانکاره، شهر فسا را ویرانه نمود و اتابک جلال‌الدین چاولی^۲ که از جانب الب ارسلان شاه، حکومت مملکت فارس را داشت، بهتر از اول معمورش نمود، شهری بزرگ بود، قلعه‌ای در میان داشته و خندقی عمیق بر گرد آن قلعه بود و در میان آن قلعه شاه برجی از خشت خام و گل ساخته بودند و بعد از خرابی چندین ساله که شماره‌اش را خدا داند، از آن شاه‌برج، تل بزرگی باقی مانده است که اکنون به اندازه پانزده ذرع از ارتفاع واقعی آن باقی است^۳ و از دامنه آن تل تا سر آن از

۱. این وجه تسمیه‌سازی عامیانه‌ای است اما پروفسور هارولد پیلی می‌نویسد که این نام ممکن است به معنی جای سکونت یا اردوگاه باشد، در الواح کلی تخت جمشید نام این شهر در زمان هخامنشیان به صورت **Ba, A, She, Ia** ثبت شده است. مرحوم فرصت‌الدوله لفظ فسا را در اصل (پسا) می‌داند که مخفف (پارساگرد) است! (ص ۸۳). و رک: آتشکده، ص ۷ تا ۱۰، مقاله منصور رستگار دربار (فسا) و مقدمه مقاله ارسلان بساسیری در یغما، از همین نویسنده.

۲. ص ۱۲۵، چاپ لسترنج.

۳. رک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۰.

۴. رک: مقاله مرحوم فریدون توللی تحت عنوان (شهر باستانی فسا) مجله باستان‌شناسی بهار و تابستان ۱۳۳۸، و کتاب آتشکده، صفحات ۳۶ تا ۵۱.

سی و پنج ذرع بیشتر است و خندق گرد آن شهر باقی است و در سالهای تر تا نیمه آن، پراز آب شود و در میان این قلعه و شهر زراعت کنند.^۱



امامزاده حسن فسا

و جماعتی از علما و بزرگان از این شهر برخاسته‌اند:

در کتاب ابن خلکان نوشته است: ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار بن سلیمان بن ابان فارسی فسوی در علم نحو و عربیه، امام زمان بود و در خدمت سلاطین منزلتی بلند داشت، مدتی در حلب در خدمت سیف‌الدوله بن حمدان پادشاه حلب به احترام گذرانید، پس عود به فارس نمود و عضدالدوله دیلمی او را احترام تمام فرمود روزی از او پرسید، چرا می‌گوئید قام‌القوم الازیدا به نصب زیدا؟ در جواب گفت: «نصب به تقدیر استثنی است» عضدالدوله فرمود زید را رفع می‌دادند به تقدیر امتنع و ابوعلی در این جواب کتابی نوشت و عضدالدوله می‌فرمود: من غلامی از ابوعلی فسوی در علم نحو می‌باشم. وقتی عضدالدوله برای جنگ با پسرعم خود تدارک می‌نمود، به ابوعلی فرمود: ما رأیک فی صحبتنا، فقال: انامن رجال الدعاء لامن رجال اللقاء و این

۱. در معجم البلدان یاقوت، ج ۴، ص ۲۶۰ و ۲۶۱، آمده است که: (قال الاصطخری: ... فسا و هی مدینة مفترشة البناء،

واسعة الشوارع، تقارب فی الکبر شیراز و هی اصح هواء من شیراز و اوسع ابیة).

۲. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۶۱، چاپ مصر.



عکسی از (سرو دریمی) واقع در دریمی فسا که فوق‌العاده تناور است

چند بیت از ابوعلی ثبت گردید:

خضبت الشیب لمانکان عیباً و خضبت الشیب اولی ان یعابا
ولم اخضب مخافة هجر خل ولا عیباً خشیت ولا عتابا
ولکن المشیب بدا ذمیما فصیرت الخضاب له عقابا^۱

در سال ۳۷۷ وفات یافت^۲ و او را چندین کتاب است مانند کتاب تذکره و کتاب مقصود و ممدود و غیره، در «روضات الجنان» نوشته، در کتاب علماء، گاهی «فارسی» می‌گویند. و شیخ ابوالحسین محمد بن حسین بن عبدالوارث نحوی فسوی را می‌خواهند و شیخ ابوالحسین خواهرزاده ابوعلی فسوی است و مدتی در ری، مصاحب وزیر بی‌نظیر صاحب‌بن‌عباد بود و در کمال احترام معیشت می‌نمود پس به خراسان رفته، در نیشابور چندی بماند،

۱ - موی سپیدم را از آنجا که عیب بود، خضاب کردم در حالیکه خضاب کردن مو برای عیب کردن سزاوارتر است، - موی خود را از بیم هجر یاری خضاب نکردم و نه از آن رو که از سرزنش و عتاب ترسان باشم، - بلکه پیری به گونه‌ای نکوهیده، ظاهر گشت و من نیز خضاب را مجازات وی قرار دادم.
۲ - ولادت او را در سال ۳۰۷ نوشته‌اند، او از شاگردان سیرافی است و برخلاف روش او که مبتنی بر حفظ بود، روش ابوعلی مبتنی بر قیاس بود او و شاگردش این جنی، ابواب جدیدی در نحو و تفسیر عربی اکتفا کرده‌اند - او در نزد سیف‌الدوله حمدان در حلب به سر می‌برد و در آنجا با متنی مناظراتی داشت و سپس به فارس آمد و با عضدالدوله مصاحب شد و کتاب الايضاح والتكملة را برای او تدوین کرد. (معین).

پس به غزنین رفته، امیر اسمعیل بن سبکتکین او را معزز بداشت و وزارت خود را به او وا گذاشت پس، از غزنین به مکه معظمه رفته، مدتی بماند، پس عسود به غزنین نمود، پس به نیشابور آمد پس در شهر جرجان متوطن گشته تا در سال ۴۲۱ هجری وفات یافت و شیخ عبدالقاهر جرجانی صاحب رساله عوامل شاگرد اوست.^۱

و در کتاب «روضات الجنان» نوشته است^۲: شیخ نحوی لغوی زید بن علی بن عبدالله فارسی فسوی، عالمی بود فاضل، در بیشتر علوم سرآمد فضیلتی زمان خود است، در شهر دمشق شام مدتی مانده، تدریس علوم می نمود و در طرابلس شام در سال ۴۹۷ هجری وفات یافت.

و در کتاب «مزادات شیراز» نوشته است: شیخ احمد بن محمد فسوی عالم متبحر، در علوم کثیر و مدت سی سال تمام در مسجد جامع عتیق شیراز، انواع علوم را به طلاب می آموخت و در سال ۶۰۱ هجری وفات یافت. در کتاب ابن خلکان نوشته است: «ارسلان بساسیری»^۳، ترکی که بزرگ اترک بود، در نزد القائم بامرالله خلیفه عباسی منزلتی تمام داشت که بر سبورها بعد از نام خلیفه نام او را می خواندند در سال ۴۹۹ هجری در بغداد بر قائم بامرالله خروج کرده، خلیفه را از بغداد بیرون نمود و خلیفه پناه به امیر عرب برده او را جای داد، پس به سوار و شمشیر حمایتش نموده، ارسلان بساسیری را منهزم ساخته، او را بکشتند و سرش را در بغداد بگردانیدند و ارسلان غلام یکی از بزرگان فسا بود و اهل فارس، مردمان فسا را «بساسیری» گویند به مناسبت آنکه فسا در اصل «بسا»ست و «سیر» به معنی «زمین» است مانند گرمسیر و در کتابهای عربی مردمان فسا را «فسوی» گویند. و از بزرگان فسا است:

ابومنصور حسن بن علی فسوی، در سال ۴۱۵ هجری چنانکه در ذیل این سال در گفتار اول فادنامه گفته شد وزیر ابوالفوارس پسر ابونصر بهاءالدوله پسر امیر عضدالدوله دیلمی بود. در کتاب «مزادات شیراز» نوشته است^۴: سلطان عرفا و برهان اولیاء و قدوه عشاق و اسوه ابدال: شیخ ابومحمد روزبهان بن ابونصر بقلی فسوی است و شرح حال او^۵، در ذیل تکایای شیراز گفته شد.

در کتاب ابن خلکان نوشته است: ابومحمد عبدالله بن جعفر بن درستویه مرزبان فسوی عالمی فاضل است، کسب فنون ادیبه را در خدمت مبرد نحوی در بغداد نمود و سرآمد فضیلتی

۱. ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱۶، ترجمه فارسی.

۲. ج ۴، ص ۱۱۵، ترجمه فارسی: (صاحب بغیه می نویسد ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابن عدیم در تاریخ حلب نوشته اند: نامبرده فاضلی عالم و در فن لغت و نحو مهارت داشت و از علوم بسیاری برخوردار بود (ایضاح) ابوعلی فارسی و حماسه ابوتمام را شرح کرده و در حلب به تدریس نحو می پرداخته و همانجا ایضاح را از ابوالحسن پسر خواهر ابوعلی فارسی از دائمش ابوعلی روایت کرده و حدیث را از ابن نعیم هروی و امثال او روایت کرده... و در ماه ذی حجه یا ذی قعدة سال ۴۶۷ هجری (توز) در طرابلس وفات یافته.

۳. ر.ک: مقاله دکتر منصور ستگار فسانی در مجله یغما شماره ۵ مرداد ۱۳۵۳، تحت عنوان: (ارسلان بساسیری)، وفیات الاعیان ج ۱، ص ۱۷۲، چاپ مصر.

۴. ر.ک: مزارات شیراز، ص ۱۱۰ و روزبهان نامه به کوشش محمد تقی دانش پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷ و کتاب شیخ شطاح از غلامحسین ندیمی و هزار مزار، ص ۲۸۹.

۵. در متن: (شرح حال او را).

عصر خود گردید. ولادتش در سال ۲۵۸، وفاتش در سنه ۳۴۷ اتفاق افتاد.^۱
 و از اعیان بلده فسا است: دستور اعظم، مقدم وزرای عالم: **خواجه ضیاء الملک فسوی**.^۲
 سالها به وزارت سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه برقرار بود و در وقت فرار
 سلطان جلال الدین از چنگیزخان، خواجه با او به هندوستان برفت.
خواجه رکن الدین صائِن فسوی: از نبره های خواجه ضیاء الملک است سالها به وزارت
 سلطان ابوسعید بهادرخان چنگیزی برقرار بود و در سال ۷۲۷ او را در خراسان کشتند.^۳
 و از اعظم بلوک فسا است: فاضل ادیب مولانا محمد مسیح مشهور به **آخوند مسیح ابن**-
مولانا اسماعیل فدشکوئی فسوی؛ از اکابر فضلاء اعلام و ادباء ذوی الاحترام است، خدمت
 قدوه انام آقا حسین خوانساری کسب کمالات نموده، به زیور اجتهاد رسید و سالها به منصب
 شیخ الاسلامی مملکت فارس در شیراز برقرار بود و در سال ۱۱۲۷ در قریه فدشکوکه موطن
 اصلی او بود، وفات یافت^۴ و نزدیک به ۹ سال زندگانی نمود و قصیده طنانه در مدح مولای
 متقیان فرموده است و چند بیت از آنرا ثبت نمودم.^۵

باتوا با جمعهم اسباب حرمانی
 آیات لقمان فی اشعار سبحان
 نجومها الدمع والعینان عینانی
 فکاد ینقلب الایرا بنیران^۶
 الی الغری^۷ فیلقینی و ینسانی
 علی البریه من جن والانسان
 اسفار توریة بل آیات قرآن

فضلی و مجدی و اتقانی و معرفتی
 لو قلب الدهر اوراقی لصادفها
 دنیای قد نکلتنی فهی بساکیة
 و قوست الفی کالنون من نصب
 من لی بعاصف شمال یبلغنی
 لا والذی^۸ فرض النرحمن طاعته
 علی المرتضی الحاوی مدائحه

۱. رجوع شود به مقاله (این درستویه یک چهره درخشان ایرانی در نحو عربی) از محمد مهدی پورگل در شماره یازدهم، تابستان ۱۳۵۳، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.
۲. رک: ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱۶، و حبیب السیر، ج ۳، ص ۷۱، او جدا اعلامی رکن الدین صائِن است.
۳. درباره رکن الدین صائِن رجوع شود به ذیل جامع التواریخ، ص ۱۱۶ تا ۱۲۳، حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹، تاریخ عصر حافظ ج ۱، ص ۳۸۲، تاریخ ادبی، ادوارد براون، ج ۳، ص ۶۰ و ۶۱، دستورالوزراء، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.
۴. رک: آرام نامه، ص ۱۱۲ تا ۱۵۳، مقاله ممتع آقای عبدالله نورانی تحت عنوان (اثبات واجب میرزا مسیحای فسائی)، و تذکره حزین، ص ۱۳.
۵. در تذکره نصرآبادی، ص ۱۷۴، سال فوت او ۱۱۱۵ است. و حزین را در فوت او قصیده ای است. رک: تذکره حزین ص ۱۳.
۶. او در شعر (معنی) تخلص می کرد. تاریخ ادبیات صفاء، ج ۵، بخش ۱، ص ۳۱۶، تذکره نصرآبادی ص ۱۷۴، تذکره حزین، ص ۱۳.
۷. در متن: (الایران بالنیران) بود که مسلماً غلط است با توجه به مضمون سازی شاعر و بازی او با الفاظ، تصحیح قیاسی صورت گرفت، اما ظاهراً توفیق شاعر در صنعت پردازی به حد کمال فرسیده است.
۸. در متن: (العزی)، به معنی (نجف).
۹. در متن: (والدی).

من ترب ساحتہ طوبی لاجفانی
والکفر منهدم من سیفہ القانی
والناس طراً عکوف عند اوٹان
فی غیرہ نزالت عن ذاک حاشانی
اذلیس یشغله شأن عن الشان
فطهر البیت من رجس^۲ و اوٹان
مقام هرون من موسی بن عمران^۳
الاله لتبرید و احسان
ید الاله علیه عز من شان
لامرة الشرع تبايغا و اعلان
لکل من کان فی اعقاب عدنان
بخ لذاک و کان الاول الثانی^۴

ما استعین بشمال و لاقدم
الدين منتظم والشمل ملتئم
قد اقتدی برسول الله فی ظلم
و هل تظن «تعالوا ندع انفسنا»^۱
ما کان رباً ولكن لیس من بشر
هو الذی کان بیئت الله سولده
هو الذی من رسول الله کان له
اقدامه مسحت ظهراً به مسحت ید
یا واضعاً قدمیه حیثما وضعت
من کان نص رسول الله عینہ
بین الجاهیر فی بیداء قد ملئت
وقال صحب رسول الله قاطبة

۱. اشاره به آیه ۶۱، آل عمران.

۲. در متن: (ارجاس).

۳. اشاره به آیه ۳۵، الفرقان.

۴. معنی آیات به تفکیک:

- برتری و سیادت و استواری و آگاهی من، همگی موجب حرمان من گردیدند.
- اگر روزگار دفترهایم را ورق زند، آنرا چون آیات لقمان در اشعار سبحان یابد.
- دنیایم مرا داغدار ساخته و خود گریان است، ستارگانش اشکها و دیدگانش، دیدگان من است.
- دنیا، اندام قامت خدنگ مرا که چون الف بود از درد چون (نون) کماندار ساخت و بسی نماند که شرار افروزی عشق، به آتش بدل گردد.
- کیست که مرا به مرکبی بادپای و خوشرفتار و بلندساق یاری دهد که مرا به نجف (: الغری) فرود آورد و فراموشم سازد.
- نه، سوگند به آنکه خداوند طاعتش را بر مخلوقات از جن و انس واجب داشته است که مرا به علی مرتضی برساند که دفترهای تورات و حتی آیات قرآن ستایش وی را دربر دارد.
- نه، از بادپای خوشرفتار بلندساق و نیز از گامهای خود، یاری نمی گیرم که از عزت خاک آستانش، این راه پیمائی بر سزگانه گوارا باد.
- از شمشیر خونین او، دین نظام یافته و امت مجموع و کفر ویران شده است.
- از رسول خدا در تاریکیهای جهل پیروی کرد در آن حال که مردم همگی کمر به عبادت بتان بسته بودند.
- گمان داری آیه: (تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم... و انفسنا و انفسکم (: مباحله) در شان جز وی نازل گشته است؟ دور باد این گمان از من.
- او خدا نبود اما بشر هم نبود زیرا او را شانی از شان دیگر مشغول نمی داشت.
- او همان است که خانه خدا زادگاهش بود و از این رو بود که آن خانه را از آلودگیها و بتان پاک ساخت.
- او همان است که از سوی رسول خدا مقام هارون را نسبت به موسی بن عمران داشت.
- گامهایش آن پستی را لمس کرد که دست خدا به نوازش و احسان آن را لمس کرده بود.
- بنام بر آن گامهایی که آنجا نهادی که خداوند بلند پایه دست بر آن نهاده بود.
- آنکه نص گفتار رسول خدا او را به عمارت دین برگماشت تا آنرا تبلیغ و آشکار کند.
- در میان توده مردم در آن صحرا که از زادگان عدنان (اعراب) پر بود.
- و یاران رسول همگی وی را گفتند که این خلافت بر تو مبارک باد و نخستین آنان، خلیفه دوم بود.

و از اعظم علماء این بلوک است: جناب مستطاب، علامه زمان میرزا کمال الدین محمدبن- معین الدین فدشکوئی فسائی مشهور به میرزا کمالا. داماد حضرت مغفرت مآب ملا محمد تقی مجلسی بود، شرح میرزا کمالا بر کتاب شافیه صرف در میانه طلاب علم مشهور است و همچنین شرح او بر قصیده دعبل خزاعی. و در حدود سال ۱۱۰۰ و آنده وفات یافت.

و از علماء این بلوک است: اسوه عترت علویه، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول میرزا اسماعیل فدشکوئی فسائی. سألها در شیراز در خدمت جناب مجتهد الزمان، حاجی میرزا ابراهیم که شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ گذشت، تحصیل مراتب علمیه را نمود و در سال ۱۲۵۰ در قریه فدشکویه وفات یافت.

و از علمای این بلوک است: مولی الموالی، مجمع المعالی، قدوة مدرسین، مخبر احادیث

۱. رك: تذکره نصرآبادی، ص ۲۰۲، که می نویسد: فرزند ملا محمد حسین، اصل ایشان از فاس است اما در شیراز توطن دارد و در کمال زهد و سازگاری است. شعرش این است:

سربلندی، خاکساری با هنرور کردن است	آبرو را حفظ کردن، سنگ، گوهر کردن است
با قد خم گشته بی طاعت کشیدن آه سرد	تکیه بر پشت کمان و تیر بی پر کردن است
جان خود سازم فدای مصرع صائب (کمال)	(جان نثار یار کردن، خاک را زر کردن است)

و رك: تذکره حزین، ص ۳۰.

۲. از علما و شعرای فسائی که در این کتاب نامشان نیامده است اشخاص زیر قابل ذکرند: زرادشت فسائی پنهان گذار در بیست دین، (رك: آتشکده، ص ۵۲)، شیخ شهریار (آتشکده، ص ۹۵)، سلطان الواعظین یا سید الواعظین سید محمد رضوانی فرزند سید ابوالقاسم فسائی، ملقب به فصیح الزمان، متوفی به سال ۱۳۲۴، زندخت، (آثار العجم و آتشکده، ص ۷۳)، محمدعلی شایق زاهدانی فسائی (آتشکده، ص ۷۵)، عرفانی فسائی، (بیدل): (اعتماد العرفاء)، (آتشکده، ص ۷۴)، میرزا کریم اقلیدس، (آتشکده، ص ۷۶ و ۷۷)، حاج سید احمد مذهب (آتشکده، ص ۷۸)، محمد کریم حامد (آتشکده، ص ۷۸) مرحوم جعفر فاخری، فرزند فخرالاشراف، فرزند ملاباشی شیخ الاسلام از فضلا و شعراء و خوش نویسان معاصر است. که در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد شد و در سال ۱۳۴۹ در فسا درگذشت و تحصیلات خود را در مدرسه منصوریه شیراز به انجام رسانید و در محضر مرحوم شیخ یوسف حدائق تلمذ می کرد، خط نسخ- تعلیق را نیکو می نوشت و شعری نیکو داشت و در مثنوی سرائی، مرثیه گوئی و ماده تاریخ مهارت داشت از آثار اوست: (چهل قطعه) در شرح کلمات سید جمال الدین اسدآبادی، و (شیخ و شاهد) که هر دو در شیراز به چاپ رسیده است و مثنوی بلندی که به همت آقای محمد صادق رفیعی به وسیله انتشارات نوید در سال ۱۳۶۴ به نام (مرآت المحبوب) یا آئینه یوسفی در شیراز به چاپ رسیده است.

همیشه مرده پرست اهل خاک ایران است	همی ستایش از سرده کار ایشان است
هر آنچه دیده شود هست نزد ایشان خرد	بزرگ می شمیرند آنچه را که پنهان است
به پیش مسا نبود آفتاب را قدری	جز آن زمان که پس ایر در زمستان است...

از مشایخ فسائی که شیخ کبیر ابو عبدالله شیرازی (متوفی ۳۷۱)، برایشان سماع کرده عبارتند از: احمد بن یحیی معروف به جور، علی بن الحسین بن معدان و محمد بن اسمعیل (رك: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱، ص ۱۴۴)، احمد بن محمد بن ابی مختار شریف علوی نویندگانی از شعراء بزرگ قرن ششم است که در سال ۵۳۷ درگذشت، (شذرات الذهب، چاپ مصر، ج ۴) - رکن الدین محمود حمیری فسائی از شعراء و روحانیون فاضل معاصر، متولد سال ۱۳۱۶. محمد ستایش رونیزی، متولد ۱۳۱۰ از شعراء و خوشنویسان معاصر، مرحوم امیر مختار کریم پور فسائی، از شعراء معاصر که به (شورش) مشهور بود، در سال ۱۳۲۹ روزنامه شورش را منتشر کرد و مقالات آتشین او در انتقاد از دولت و دربار به شهرت فراوان رسید و در جریان ملی شدن نفت از مبارزان بود و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان سوزانیده شد. از اشعار اوست:

سیدالمرسلین حاجی سلا محمد تقی فدشکوئی فسائی، سالهاست در شیراز، عمر شریف را صرف سراقب علمیه نموده و می‌نماید.

و شهر قدیمی فسا، خراب گشته، صحرا شده و اکنون درمیانه خرابه و صحرا زراعت می‌نمایند و در نیم فرسخ شمالی آن قصبه‌ای ساختند و باز آن را شهر فسا گفتند، نزدیک به ۸۰۰ درب‌خانه از خشت خام و گل و چوب دارد. و سلاله سادات حاجی میرزا سید حسین خان که از بنی اعمام نگارنده این فلامناحه است در سال ۱۲۹۸ در جانب شمال این قصبه، احداث قناتی نمود که دم کت آن در ابتدای قصبه است و مجری و جدول آن از میان قصبه می‌گذرد و آبش شیرین و گوارا و در تابستان چنان سرد است که بیشتر اهالی قصبه را از خریدن برف، آسوده داشته است و برف تابستانه بلوک فسا از کوه خرمن کوه، ۴ فرسخ شمالی قصبه فسا بیاورند و از جدول این قنات برای هر خانه مجرای آب ساخته و آب را بی مضایقه و عوض، به خانه‌ها برده به اندازه گنجایش، درخت و سبزه کاشته‌اند و این قنات خیرات جاریه‌ای است که منافع آخرتی را عاید صاحبش سازد و حضرت کریم خان زند طاب‌ثراه، در اوائل سلطنت خود حکومت این بلوک را به سلاله سادات اطمیاب و عمده‌اعیان انجاب، میرزا محمد حسین شیرازی مشهور به میرزا جانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فلامناحه عنایت فرمود و بعد از وفات او در سال ۱۲۱۳ به برادر کهنتر ماجدش میرزا کاظم منتقل گردید و بعد از چند سال میرزا کاظم به حکومت بلوک داراب برقرار گردید و حکومت فسا به سلاله سادات میرزا تقی خلف‌الصدق میرزا جانی طاب‌ثراه، قرار گرفت و چون در سال ۱۲۳۱ که مطابق با کلمه «وای دریغ» است وفات یافت، ضبط و حکومت این بلوک به نقاوه اشرف میرزا محمد حسین و کیل‌الملک خلف‌الصدق میرزا هادی برادر میرزا تقی، عنایت گردید و در سال ۱۲۴۷ حکومت فسا را از میرزا محمد حسین و کیل‌الملک، گرفته، به نواب میرزا ابوالحسن خان برادر کهنتر میرزا محمد حسین و کیل‌الملک که نسبت داسادی به نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس داشت، ارزانی گردید و در سال ۱۲۴۹ حکومت بلوک فسا به سلاله السادات آقامیرزا محمد برادر اعیانی میرزا محمد حسین و کیل و میرزا ابوالحسن خان برقرار آمد و در سال ۱۲۵۲ حکومت این بلوک را به میرزا عبدالله خان سرهنگ و فوج سرباز شیرازی، برادر دیگر میرزا محمد حسین و کیل دادند و در سال ۱۲۵۳، باز حکومت به میرزا محمد حسین و کیل برقرار آمد و در سال ۱۲۵۴ تا سال ۱۲۷۶ بی‌تخلل غیر، حکومت این بلوک، باز، با آقامیرزا محمد قرار گرفت و بعد از وفات او خلف‌الصدقش میرزا علی اکبرخان و کیل‌الملک به جای پدر خود به حکومت برقرار آمد و در سال ۱۲۷۹ [۱۲] میرزا محمد علی جابری انصاری اصفهانی، ضابط این بلوک گردید، سالی گذشته، باز حکومت به میرزا علی اکبرخان و کیل‌الملک عود نمود و در سال ۱۲۸۴ حکومت این بلوک به میرزا علی محمدخان قوام‌الملک منتقل گردید و در همین سال، سلاله سادات میرزا عبدالله معز‌الملک شیرازی از جانب جناب مری‌الیه، ضابط بلوک فسا گردید و بعد از سالی، باز حکومت به میرزا علی اکبرخان و کیل‌الملک عود نمود و چون در سال ۱۲۸۷

تا که افتد بر سر سردان هوای انقلاب
انجمن بایست کردن در سرای انقلاب
درد ما را نیست درمان جز دواى انقلاب
ریختن باید ز نو از خون بنای انقلاب

سازکن مردانه ای مطرب، نوای انقلاب
انجمن در مجلس شورا ندارد حاصلی
داروی صبر و شکیبائی نمی‌بخشد اثر
کاخ این خونخوارگان را واژگون بایست کرد